

مجاهدین

بالاتر از تصور و شجاعت



خاطرات احمد مجاهد - مجاهد قطعه کماندو

خوانندگان محترم بنده نویسنده نمی باشم.

اما مسؤولیتی که در رابطه به حقیقت نهفته آن بنده خاص خدا عز و جل آن جوان مرد زنده گی ساز و تاریخ آفرین آمرصاحب (احمد شاه مسعود شهید) دارم و چون مدت (۹) سال در قطعه کماندو در رکاب ایشان بوده ام لازم میدانم که گوشه از چشم دید خویش را بشما حکایت نمایم در تابستان سال ۱۳۷۷ آمرصاحب حملات را در ولایت کندز از استقامت دشت ارچی و ارجال براه انداخت تا جاییکه بنده شاهد هستم در همه جنگ ها خود ایشان حضور میداشت سوق و اداره این عملیات را نیز شخص خود آمرصاحب به عهده داشت بعد از چند روز آمادگی و تدارک عملیات شب که در شروع سپیده دم، آن عملیات آغاز میگردد آمرصاحب در سوق و اداره خط اول حضور یافتند تمام شب توسط مخابره به فرمانداتان هدایت فرمودند که به سنگر های دشمن تقرب حاصل نمایند.

(یکی از موافقیت های آمرصاحب این بود که مجاهدین را با استفاده از تاریکی شب به سنگر های دشمن نزدیک میساخت با فرارسیدن روشنی همینکه اراضی اندکی به چشم تشخیص میگردد آتش سلاح قوی بالای دشمن صورت میگرفت در مدت ده الی پانزده دقیقه همزمان که آتش ثقیله خاموش میگردد به افراد پیاده قومانده آتش و پیشروی را صادر میکرد دشمن که میدید از دوسم متری و یا صد متر بالایش غیر صورت میگردد، یا فرار می کرد و یا اسیر مجاهدین میگردد)

در شروع همان روز عملیات به همین شکل صورت گرفت خطوط دشمن درهم شکست مجاهدین همچنان به پیشروی ادامه دادن از منطقه خشکه یا للمی به مناطق آبی داخل شدن حتی از جوار رود خانه کندز نوید فتح را توسط سی سیم خبر میدادند ناگهان اوضاع تغییر کرد قوماندانان را که با افراد آمرصاحب به جناح راست جبهه موقوف نموده بود که از آنجا دفاع نماید با خبر شدن فتح دریا خانه که مجاهدین بسیار پیشروی نموده بودند آنها را با افراد ترک گفته و به صوب شهرکندز بدون هدایت آمرصاحب حرکت نموده بود چون همه قوماندانان که تحت امر آمرصاحب جنگیده اند قابل قدر میباشند من از ذکر نام ایشان خود داری میترسم حالت بسیار بدی پیش آمد طالبها جمع پاکستانی ها جمع عربها

و دیگر جنگ جویان فدایی (حال محکم بودن و جان فشانی شان به جهان معلوم گردید، چگونه با امکانات ناچیز مردم غیرت مند و آزاده ما با خط فکری و زحمات بلا وقفه جناب آمرصاحب در مقابل متجاوزین جنگیدند و مقاومت نمودند بلی جواب آهن را آهن میدهد) شد حمله هوائی و زمینی را از همان جناح راست که خالی بود دشمن آغاز نمود این گونه داخل شدن را شق میگویند سی خواستند که مجاهدین را در محاصره مکمل خویش قرار بدهند آمرصاحب هرچه عاجل دستور عقب نشینی تمام مجاهدین را صادر نمود (این هم یکی از موفقیت های دیگر ایشان بود زمانیکه اراضی و جنگ را به نفع نمی دید دستور عقب نشینی میداد بطوریکه به همه معلوم است تا جایکه بنده در کنار آمرصاحب چهارپ جنگی حاصل نموده ام اگر آمرصاحب در آن جنگ مقاومت میکرد تلفات زیادی به مجاهدین وارد میکردید) مجاهدین عقب آمدن دشمن دوباره منطقه را اشغال نمود حتی مرکز سوق و اداره آمرصاحب نیز به دست دشمن افتاد آمرصاحب با یک فروند هلیکوپتر به مرکز سوق و اداره شهر دشت ارچی فرود آمد و یک راست به اطراف مخایره داخل شد با هر قوماندانه که در جنگ اشتراک داشت توسط مخایره تماس حاصل نموده از خود و افراد شان با خبری نمودند که در مجموع (۸۰) نفر از مجاهدین که یک تعداد شان را چون هوا گرم بود و اراضی سی آب جل زده بود ایشان یک تعداد شهید و متباقی اسیر دشمن گردیده بود غیر از این از جمع قوماندانها شیخ سعدی (یک تن از قوماندانان دشت ارچی) با (۶۰) نفر افرادش مکمل ناپدید بود هر قدریکه شبکه ها کوشش نمود شیخ سعدی را داخل نمایند که نشد آمرصاحب دوباره از یک یک قوماندانان احوال شیخ را جویا شد همه آنها اظهار بی اطلاعی نمودن که سخت باعث نگرانی آمرصاحب و همه ما گردید (مخایره شیخ سعدی از نوع مخایره های تاکتی واکتی بود که طریقت آن شش کیلومتر با امواج مستقیم میباشد امکان تماس گرفتن مخایروی باوی در حالتی صورت میگرفت که در مابین سدی و یا تپه ای وجود نمی داشت باید جای بلند میبود که بدبختانه همه تپه ها و بلندی هایی که دربین گذر و دشت ارچی قرار داشت بدست دشمن افتاده بود و در میان ما و شیخ یک خط طولانی اراضی دشمن قرار داشت)

آمرصاحب باز آنجا را به سوی جبهه جنگ ترک گفت و در آنجا که سلاح ثقیل ما قرار داشت فرود آمدیم تمام قطعات که از گذر عقب نشینی نموده بود تازه سر قطار آنها در آنجا رسیده بود باز هم آمرصاحب از یک تعداد قوماندانان احوال شیخ سعدی را پرسید نمود آنها جواب منفی دادند آمرصاحب روی به طرف امیر جان (پیلوت و قوماندان غند هلیکوپتر) نمود گفت همان جا در زمان جنگ با شورای هماهنگی که نشست میکردی به یاد داری کجا بود آنجا جای مناسب برای پیدا نمودن شیخ سعدی میباشد، امیر جان و ما همه که کرد آمرصاحب بودیم چشم بچشم شدیم امیر جان گفت آنجا بسیار خطر دارد و اراضی دشمن میباشد محمد گل خان (در پور و رئیس موتر دار) پیش رفته گفت که آمرصاحب هیچ امکان ندارد، ایشان قبول نکردند حاجی رستم (قوماندان قطعه کوماندو) گفتند آمرصاحب ما بخاطر خود نمی گویم، سرنوشت یک ملت با سرنوشت شما گره خورده است نباید که آنجا بروید قبول نکرد محمد گل خان از وقت استفاده نموده و قضیه را به میر علم خان (یک تن از فرمانده های با نفوذ گذر) که او کمی دورتر مصروف جمع آوری افراد خویش بود رساند که آمرصاحب راز رفتن به آنجائی پر خطر منع ندارد میر علم

خان که از محبوبیت خاص نزد آمرصاحب بر خوردار بود با بسیاری بی صبری که حتی خود را دشمن میداد به آمرصاحب اصرار نمود که از تصمیم تان بر گردید جناب آمرصاحب فرمود من از خداوند اطاعت کرده ام کسی که از من اطاعت نموده چون خدا که بنده گانش را دوست دارد من افرادم را دوست دارم و روی به طرف ما نموده گفت بچه ها پتک های گمری تان آب دارد، خود به طرف طیاره روان شد ما هم با دل های ناخواسته به دنبالش داخل طیاره شدیم (بلی بالاتراز تصور و شجاعت این آمرصاحب بود که تصمیم می گرفت و قاطعانه عمل میکرد) امیر جان که لقب قهرمانی را در مسلکش کسب نموده و چند هزار ساعت پرواز دارد بطرف عقب دشمن روان شدیم طیاره به بلندی فرود آمد که یک طرف آن به امام صاحب منتهی میگردد طرف دیگرش به گذر و طرف دیگر آن به بیش از (۱۵) ساعت پیاده روی به دشت ارچی هلیکوپتر نشست نمود که از دید دشمن در امان باشد اما صفای آن به گوش دشمن میرسید آمرصاحب با جمع یاران به سوی بلندی تپه روان شد، من با پیلوت ها در نزد طیاره ماندم تقریباً یک و نیم کیلو متر آن بلندی از طیاره مسافت داشت که آن سوی تپه ساحه دید اراضی جنگی دشمن بود آمرصاحب بعد از چند دقیقه به همان طرف از چشمان ما ناپدید شد من که از تشنگی گلویم خشکیده بود از داخل ترموز که با خود داشتم یک پاکت آب میوه را باز نمودم و مقداری نوشیدم به یادام آمد که دوستانم به مانند من از شب تا به حال چیزی نخورده و نوشیده اند، حتی آمرصاحب باید چند پاکت آب میوه و چند دانه بیسکیت به آنها برسانم کار خوبی خواهد بود قهرم را علی نمودم و بطرف ایشان حرکت نمودم من فکر میکردم که آمرصاحب بعد از ختم کار دوباره از همین راه نزد طیاره خواهد آمد در نیمه راه رسیده بودم که حالت عجیب رخ داد طیاره را چالان نمود من با خود فکر کردم کار آمرصاحب در اینجا تمام شده است و به همین جان مخایره نموده که طیاره را نزد او بیاورد، او نزد طیاره نخواهد آمد من اگر به طرف طیاره حرکت میکردم تارسیدن من دوران طیاره پوره می شد و از زمین بر خاست میکرد من هم کوشش کردم که هرچه تندر بطرف آمرصاحب بروم در یک دست سلاح در دست دیگر داخل دستمال آب میوه و در پشتم تجهیزات نظامی، طیاره بر خواست از بالای سرم گذشت من همچنان به سرعت طرف ارتفاع میدویدم با خودمیکتم اگر لجنه ای دیر شود، باقع هوای دشمن به بسیار سادگی طیاره را مورد هدف قرار میدهد چون اراضی دشمن است آمرصاحب امکان دارد که انتظار مرا نکشد صد درصد اسیر دشمن خواهم شد و واقعاً که حالت بدی داشتم صحنه فراموش ناشدنی است و من همچنان میدویدم به نقطه بالایی رسیدم بدبختانه بازهم به اندازه (۵۰۰) متر از طیاره فاصله داشتم هیچ کسی چشم نمی خورد تنها هلیکوپتر در میان انبوه از گرد و خاک معلوم می شد آن هم در حالت کشالی، بازهم باخود فکر کردم که حالا پرواز میکند طیاره یا حالا پرواز می کند که در زیر شمال پروانه های طیاره رسیدم دروازه طیاره باز شد و من یقین حاصل نمودم که همه فکر هایم باطل بوده است سرم را با دوستانم داخل دروازه نمودم نودتن از دوستانم مرا بسیار سریع بالا کشیدند و من عاجل بطرف آمرصاحب نگاه کردم که چقدر بالایم خشمگین است اما او با همان چین های پیشانی اش که برای همیشه بوسه گاه تاریخ است و یا لبخندی به سویم نگاه میکرد نفهمیدم که آیا این لبخند برای من بود که تفنگ میزد و یا برای مطمئن شدن از ناحیه شیخ سعدی.

خاطراتی از جبهه پیشکشیر

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كاهلهم ثيابا من صوم» قرآن کریم

روسها اشغالگر که می خواستند از این موقف استفاده نمایند و نوکران خود را در بین مجاهدین جا زنند تا با عث تفرقه و بهم پاشیدگی مجاهدین شوند و مرام شوم خود را بتوانند که در این مناطق پیاده سازند و همچنان از این طریق بتوانند که در پنجشیر و نواحی آن دست یابند، و همچنان توسط دستگاههای تبلیغاتی خویش موقف جبهه پنجشیر را از بین ببرند، اما بر عکس این پلانیها شوم و این همه تبلیغات هیچ اثری نکرد و روسها نتوانستند که کاری را از پیش ببرند و پلان هائی که داشتند در مقابل خودشان اجرا شد و قدرت الهی وحدتی بزرگ در بین مجاهدین به وجود آمد و روسها موفق نشدند که خلائی در بین مجاهدین به وجود بیاورند. گرچه نوکران و مزدوران حلقه به گوش روسها و منافقین که در داخل و یا خارج کشور هم توطئه هائی در این باره نمودند تا فکر مردم مسلمان را مشوش ساخته و مسئولین جبهه پنجشیر را خائن جلوه دهند و مردم مسلمان را بدگمان بسازند، ولی به توفیق الهی این مزدوران و منافقین در مقابل مردم مسلمان و انقلابی روسیاه شده و خود آنها خائن و جنایتکار شناخته شدند و در نزد مردم شرمندگی گشتند.

در جریان این آتش بس ایجاد وحدت و اهداف فعالانه مجاهدین عملی شد که نتایج مثبت و موثری بجای گذاشت.

دشمن مکار و اشغالگر که به عیق کار و وحدت مجاهدین پی برده و از نظم و کار اساسی مجاهدین را درک کرد به وحشت افتاد و دیوانه وار در بهار سال ۱۳۶۲ در اول شور در پنجشیر و نواحی آن حمله نمود امریت جبهه پنجشیر قبل از اینکه در پنجشیر حمله شود از جزئیات آن اطلاع یافته و برای خنثی نمودن این تهاجم وحشیانه راه و طریقی را در نظر گرفت و برای اینکه مردم بیگناه و بی دفاع از بین نروند با مشوره مسئولین منطقه از مردم خواست تا از پنجشیر هجرت نمایند و مردم بی دفاع این منطقه در سخت ترین شرایط که کوهها و تمام راههای تردد از برف پوشیده بود و در هوای سرد به هجرت شتافتند. و جبهه هم تمام قدرت و امکانات خود را به خرج داد تا مردم بیگناه از منطقه خارج و نجات یابند تا اثر بمباران و



تیروهائی متجاوز و اشغالگر ارتش سرخ در بهار سال ۱۳۶۱ در پنجشیر حمله نمودند و این جنگ بیش از ششماه طول کشید و بر اثر مقاومت مجاهدین دلیر و قهرمان پنجشیر روسها تاب مقاومت را از دست دادند و مجبور شدند که از پنجشیر عقب نشینی کنند و بعد از عقب نشینی روسها به جبهه پنجشیر پیشنهاد آتش بس را نمود و این پیشنهاد چندین بار تکرار شده در اوایل جبهه پنجشیر حاضر به قبول این پیشنهاد نشد و بر اثر تکرار پیشنهاد آتش بس روسها جبهه پنجشیر مجبور شد تا در این مورد تصمیمی بگیرد و بعداً مسئولین جبهه با مشورت علما و قوماندانان رشید اسلام جبهه پنجشیر در این مورد نظر داده و این پیشنهاد روسها را برای یک سال آتش بس پذیرفتند، که البته این آتش بس فرصتی بود برای تأمین وحدت مجاهدین و مردم داخل کشور و جبهه پنجشیر توانست که در طول این یکسال وحدت را در بین مجاهدین همجوار خویش علی الخصوص جبهات سمت شمال به وجود می آورد و با برادران مجاهد آن ولایات وحدت نمایند و از نزدیک با هم صحبت و دیدار کنند تا مرام شوم متجاوزین روس در آن مناطق خنثی گردد، این آتش بس نتیجه مثبت بجای گذاشت و مشکلات زیادی از مجاهدین را حل نمود و پیروزیهای زیاد نصیب مجاهدین شد.

استعمال مواد کیمیاوی و گازات زهری کشنده و پیاده نمودن کوماندوهای وحشی و آتش توپخانه روسها از بین نروند. دشمن زیون و یاغی می خواست که توسط بمبارد و استعمال مواد کیمیاوی و پیاده نمودن کوماندوهای خویش تمام مردم این منطقه و خانه های مسکونی و مزارع را نابود سازد. اما به فضل ایزد متعال تا اندازه زیاد پلان شوم این ملحدین متجاوز خنثی گردید.

یاد و خاطره شورای فرماندهان جهادی را در شاه سلیم (۱۹ میزان ۱۳۶۹) که فتح بابی در جهت وحدت، انسجام و هماهنگی جبهات و در نهایت باعث اسقاط رژیم کمونیستی در کشور گردید؛ گرامی میداریم.

صحنه هجرت مردم مظلوم و بیگناه منطقه از دلخراشترین و غمناک ترین لحظه های زندگی بشمار میرود. و در تاریخ جهاد کشور بی سابقه میباشد در موقع هجرت همبستگی عمیقی مردم و مجاهدین از خود نشان دادند. همینکه هجرت شروع شد از کابل کاروانی از پس ها و دیگر موتر های سواری بطرف پنجشیر روان گشتند تا مردم بی دفاع منطقه را از پنجشیر به هر طرفی که خواسته باشند سوق دهند روسها و دولت مزدور در این حصه تا اندازه ای که قدرت داشتند جلوگیری بعمل آوردند ولی در مقابل مردم عاجز مانده و با تمام احتیاطیه هایی که صادر میکردند از رفت و آمد موتر ها جلوگیری کرده نتوانستند مردم هم به این احتیاطیه ها هیچ توجه نکرده و کار خود را میکردند و به انتقال مردم پنجشیر می پرداختند و همچنان همینکه مردم در کابل میرسیدند عده زیادی از تاکسی ها و حتی موتر های شخصی خود را مردم در خدمت این مهاجرین قرار داده و به هر نقطه از شهر که می خواستند آنها را بطور رایگان میرساندند و از آنها به گرمی استقبال میکردند و این هم ضعیفی بود برای روسها و دولت جیره خوارش همچنان عده دیگر از مردم منطقه که در حوالی پنجشیر و یا دور تر از آن به هجرت پرداختند مردم آن مناطق از آنها استقبال گرم می نمودند و مهاجرین را در آغوش گرم می پذیرفتند. در این حصه هم روسها و دولت مزدوروش اعلامیه هایی در حوالی پنجشیر توسط هلیکوپتر های خویش پخش نمودند در این احتیاطیه ها چنین آمده بود در هر مناطق که مردم پنجشیر جای گرفته باشند و یا آنها را در مناطق خود جا داده باشند ما آن منطقه را بمباران می نمائیم و شما نباید که مردم پنجشیر را در مناطق خود جا دهید. اما برعکس در هر کجا که مردم بیگناه پنجشیر هجرت می نمودند مردم آن منطقه از ایشان به گرمی استقبال می نمودند و از آنها مهادنوازی

می کردند و بر خلاف گفته روسها و دولت مزدور عمل می نمودند و روسها در این حصه هم تا کلام ماندند و کاری از دستشان ساخته نشد.

هجرت تمام شد و مردم از منطقه خارج شدند و فقط مجاهدین در منطق باقی ماندند روسها دیدند که تا اندازه پلان آنها خنثی شده است و برای اینکه بتوانند تا مرام های شوم خویش را سریعتر عملی سازند زود تر دست بکار شده و حمله را در دره پنجشیر آغاز نمودند.

مجاهدین قهرمان و دلیر اسلام پیش از اینکه حمله نیروهای متجاوز در پنجشیر صورت بگیرد، دو روز قبل از حمله یعنی به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۶۲ پل منک که در شاهراه کابل سالنگ وجود دارد را منهدم نمودند تا دشمن به آسانی خود را در پنجشیر رسانده نتواند و به تعقیب آن سه پل دیگر را هم در شاهراه سالنگ منهدم نموده و شاهراه سالنگ را تحت تصرف خود قرار دادند.

دشمن متجاوز در اول ثور ۱۳۶۳ حمله خویش را با شصت هزار افراد و بیش از دو هزار واحد های زرهی و صد ها پیاده تیز پرواز و هلیکوپتر و قوای دیسانت یعنی «پراشوتی و کوماندو» آغاز نمود.

مجاهدین منطقه چون با این گونه تاکتیک های پیشرفته ضد چریکی آشنا نبودند. با یک غلب تشینی تاکتیکی مثبت موقتاً از منطقه خارج شدند و با آن هم گروه های کوچک مجاهدین را غرض تعقیب و زیر نظر داشتن حرکات و پیدا کردن شیوه های کار دشمن در منطقه باقی ماندند. مجاهدین با این تاکتیک خود امکان یافتند تا نیروهای خویش را از آتش دشمن دور نگهدارند و روحیه تهاجمی خویش را حفظ نمایند.

در اول ثور در تهاجم هوایی صد ها پیاده های تیز پرواز و هلیکوپتر و به تعداد چهل فروند پیاده های بلند پرواز تی - ۱۶ شرکت داشتند. پیاده های تی - ۱۶ از ارتفاعات بسیار بلند در مرتبه ده، ده (۱۰ و ۲۰) فروند از هوا به داخل دره پنجشیر بمب می افکندند و هر فروند از این پیاده ها به تعداد چهل بمب پرتاب میکرد و به همین ترتیب پیاده های جت تیز پرواز «سو ۲۵» در هر مرتبه بیش از صد فروند که از طرف تالشنگ و میدان هوایی بگرام میامند دره را بمب بار می نمودند.

در دفعه اول از بمبهای کیمیاوی زهر دار استعمال نمودند و بعد از بمبهای خورشید ش آتش زا و مخرب و ... استعمال نمودند همچنان در سر کوه ها و کوه ها و راههای عبور و مرور مجاهدین از بمب های پلاستیکی ضد پرسونل پاش دادند تا رفت و آمد مجاهدین قطع گردد.

اما به فضل ایزد لایزال این همه یساران از خود هیچ اثر مثبت بجای نگذاشت و از این همه استعمال بمب های گوناگون روسهای خونخوار هیچ نتیجه ای بدست نیاوردند و تلفاتی برای مجاهدین نماند نتوانستند بعد از این همه بمب بار هلیکوپتر هایی که پس از دیگری قوای دیسانت «کوماندو» را در بالای کوه ها و دره ها پیاده می ساخت و پیاده کردن

از مین های ضد پرسونل که در سال ۱۳۶۱ روس ها برای اولین بار در مجاهدین بکار برده بودند آنها را دوباره برای پذیرائی و استقبال مرگ نیروهای اشغالگر در سرراه ها و نقاطی که دشمن آنها را زیر نظر داشت کاشتند. همینکه روسهای وحشی میخواستند در سنگر های مستحکم اسلام هجوم بیاورند به بدرقه و پذیرائی مین ها مقابل شدند این مین ها از لشکر فاشیستی سرخ به آغوش گرم استقبال نمودند و صد ها تن از این فاشیستهای سرخ را به گودالهای مرگ فرو بردند.

گروپ های کوچک و محدود مجاهدین که در منطقه بودند با آغاز حملات تاکتیکی جنگ و گریز، طی عملیات های افتخار آمیز، هزار ها تن از ورزیده ترین افراد کوماندوئی دشمن اشغالگر را به هلاکت می رساندند و مجاهدین قهرمان اسلام در طول ماه مبارک رمضان توانستند که افراد زیاد و واحد های زرهی دشمن را در پنجشیر از بین ببرند و دوباره خود را در متعلقه مستقر بسازند و پلانی های دشمن زبون را خنثی نمایند.

فرزندان قهرمان و ایثار گر اسلام در پنجشیر خود را به گروپ های کوچک تقسیم نموده بودند و با حفظ نظم و سازماندهی عملیات غافلگیرانه و کمین را در سراسر منطقه آغاز نمودند و این شیر مردان دلیر اسلام در هر نقطه از کمینگاهها نشستند و قوای «پراشوتی» که توسط هلیکوپتر ها در قرار کوهها پیاده می شدند زیر آتش



مرگبار خود قرار داده و آنها را به هلاکت می رساندند دشمن در هر نقطه عملیاتی یا پلین کردن قوای کماندو، مجاهدین را میخواستند که در محاصره خویش قرار دهند ولی قهرمانان رشید اسلام با استقامت و ضربات مرگبار و سرسختانه خود بر دشمن یورش میبردند و با تحرک سریع و تاکتیک های چریکی جنگ از یک نقطه کوه به نقطه دیگری کوه و از ارتفاعات به عمق دره ها و از عمق دره ها دوباره به ارتفاعات تغییر مکان میدادند و در هیچ لحظه ای و در هیچ نقطه ای قوای کوماندوی دشمن از آتش قهرمانان اسلام در آسان نبودند. سربازان و دلیران افتخار آفرین اسلام در گروپهای کوچک فعال و متحرک در مقابل روسها وحشی در نبرد می ایستادند آنها به این ترتیب امکان می یافتند تا خطوط محاصره دشمن را شکسته و قطعات کوماندوی دشمن متجاوز را یا آتش مرگبار خویش از بین ببرند و گاهی هم در مسیر حرکت دشمن نشستند و این یاقیان وحشی را به هلاکت می رساندند گاهی برای آتشهای یک نقطه، برای جلب دشمن او را بدام مرگ می انداختند و هزارها تن از ورزیده ترین افراد کوماندوئی

کوماندو ها از صبح ساعت ۵ صورت میگرفت و تا شب ادامه می یافت. نیروهای دشمن متجاوز در بعضی از دره ها خود را مستقر ساختند و واحد های زرهی ارتش سرخ وارد دره پنجشیر شدند.

در این وقت مجاهدین همزمان با حمله دشمن به همکاری سایر گروپهای مجاهد حملات پیشگیرانه خود را در خارج از محدوده پنجشیر علیه مراکز و خطوط تدارکاتی دشمن آغاز نمودند که از جمله حمله بر مرکز ولایت پروان «چاریکار» و چند انفجار در کابل و پلهای منهدم شده میباشد و همچنان دوازده روز شاهراه تدارکاتی سالنگ را در دست گرفتند و طی حمله بر سالنگ مجاهدین تعداد زیادی از وسایل زرهی و نقلیه دشمن و تعداد بیشماری از افراد متجاوزین را نابود نمودند.

دوازده روز مسدود بودن شاهراه سالنگ و راه تدارکاتی دشمن بدست مجاهدین بحران شدید در کابل پدید آمد که سرخ ها همه به بالا رفت مواد غذایی و نفتی بسیار به قلت یافت میشد و ... دیگر اینکه مجاهدین با یک حمله بر میدان هوایی بگرام که بزرگترین نیروگاه

هوایی دشمن بشمار میرود ده ها فروند از طیارات دشمن با ذخایر محروقات و - مهمات آنها را طعمه حریق ساختند این حملات روحیه مجاهدین را قوی می ساخت و آمادگی کامل رزمی مجاهدین را برای مقاومت نشان میداد.

دشمن اشغالگر در طی مدتی که در پنجشیر بود از هیچ نوع تبلیغ و دروغ یابی دریغ نکرد و توطئه های را سرهم نموده و از طریق رادیو و

تلویزیون و فلم، دروغهای مبهم را یکی پس از دیگری برای مردم می گفت و دستگاههای تبلیغاتی دشمن شب و روز بر علیه جبهه پنجشیر توطئه میکرد تا مردم مسلمان و انقلابی افغانستان را گول زده و به مردم بفهماند که پنجشیر را آنها نابود ساخته اند و رهبران و یا قوماندانان جبهه را از بین برده اند تا روحیه مردم مسلمان و مجاهدین را پائین بیاورند ولی اینهمه تبلیغ نتیجه مثبت از خود نشان نداد چون مردم مسلمان و انقلابی افغانستان با این نوع تبلیغات آشنا بوده و روحیه خویش را از دست نداده و متکی بر ایمان می باشند.

بر اثر عملیات موفقانه مجاهدین، دشمن زیون روحیه خویش را از دست داده و سراسیمه شده و به وحشت افتادند. عملیات تهاجمی نیروهای اشغالگر در آغاز زیر ضربه های شدید مجاهدین قرار گرفت و ابتکار عمل را نیروهای ارتش سرخ متجاوز از دست داد و شکست آنها را بدرقه میکرد. مجاهدین قهرمان پنجشیر در اول ماه مبارک رمضان حملات خویش را بر سر نیروهای اشغالگر ارتش فاشیست سرخ آغاز نمودند در اوایل تهاجم روسها در دره پنجشیر، مجاهدین

قوای فاشیستی روس را در اثر آتش مرکبار و حماسه آفرین خود به گودال ابدیت سیاه تاریخ قزو میبردند.

قوای مهاجم دشمن سفاک یکی بعد از دیگر در برابر جهاد پر عظمت و جنگجویان دلیر اسلام قد خم کرده و این حملات ضد کوماندوئی چریکی مجاهدین چنان برای این متجاوزین وحشتناک بود که افراد دشمن بارها کردن تجهیزات شان موشوار از یکجا به جای دیگر فرار کرده و همچنان صد هاتن از این روبه هفتان دست به خود کشتی زدند و یا اینکه یاقیر مرمی به جان خود خویش رازخصی ساختند تا از معرکه بیرون شوند و خود را نجات بدهند به اینصورت قوای کوماندوئی دشمن قدرت عملی مانور خود را از دست داد و این حملات کوماندوئی نتیجه ای برای روسهای متجاوز نداد و اثر گذاری آن در جنگ محدود و حتی به صفر تقرب یافت. در اثر شکست و در هم کوفته شدن پیکر پرسیده این استعمار گران، تمام نقشه ها و پلانیها و لشکر کشتی هایش بیپرده تلقی شد تا آنجا که دستگاه استعماری: چهار بحران شدیدی گردیده و سر لشکر قوای مهاجم نیروهای اشغالگر سرخ جنرال ((یولای موف)) دست به خود کشتی زد و خود را از بین برد.

دشمن متجاوز با بجا گذاشتن تلفات سنگین از قوای دیسانت خویش



دست کشیده و مجبور شد که قوای خویش را از پنجشیر جمع آوری نموده و خارج سازند. و در عوض ایجاد پوسته های امنیتی و تکیه بر فعالیتهای قوای هوایی و پیاده نظام و عملاً وضعیت دفاعی را بخود بگیرد و در اینجا شکست قوای کوماندوئی دشمن و قلع شدن آن به معنای پایان تهاجم دشمن و نزول از مرحله تعرض میباشد و دشمن اشغالگر با ایجاد و تشکیل پوسته های امنیتی در داخل پنجشیر بر خلاف میل خودش به مرحله جدیدی گشاینده شد همین بود که تا اوایل ماه اسد دشمن شکست خورده نیروهای خویش را از پنجشیر جمع آوری نموده و تعداد بیشتری از نیروهای خویش را از پنجشیر خارج نمود.

در دره هزاره که یکی از دره های بزرگ پنجشیر میباشد و در سمت جنوبی پنجشیر واقع است و هم سرحد با دره نهراب و دره نورستان میباشد. از اول حمله تا اواخر ماه اسد روسها در این دره ۱۹ مراتب حمله نمودند تا بتوانند که این دره را به تصرف خویش درآورند و مانع عبور و مرور مجاهدین از این منطقه شوند و بیشتر حمله ها در منطقه عبدالله خیل و کرمان بوده است اما در همین ۱۹ مراتب حمله خویش در این دره با شکست مواجه شدند و مجاهدین قهرمان اسلام، نیروهای اشغالگر را فرصت ندادند که پای این جانوران وحشی در این دره گیر کند و در هر محله ای اشغالگران، مجاهدین تلفاتسنگین را بر آنها متحمل می ساختند.

اشغالگران روسی در هر حمله اول توسط طیاره های جت سو ۲۵ و هلیکوپتر منطقه را پکروز مکمل بمباران و موشک باران می نمودند و بعداً هدف توپخانه های ۲۱۰ قرار میداد و بعداً کوماندوهای خویش را در منطقه پیاده میساخت با انهم با همه قدرت خویش به شکست مواجه میشد.

در یک حمله نیروهای اشغالگر در دره هزاره که به تاریخ ۲۶ سرطان روز دوشنبه صورت گرفت، هدف این متجاوزین این بود که به هر طریقه میشد باید در این دره ایجاد پوسته را بنمایند و همچنان در همین تاریخ نیروهای اشغالگر روسی در دره خنچ و سفید چهر و دره پریان هم حمله نمودند در دره هزاره این حمله در منطقه عبدالله خیل و کرمان صورت گرفت و طیاره های جت سو ۲۵ و هلیکوپتر هاصبح وقت ساعت ۵ این دو منطقه را بشدت بمباران و موشک باران نمودند و بعد از آن دشمن کوماندوهای خویش را که تعداد آنها بیش از چهار صد نفر بود پیاده نمود و این اشغالگران تلاش داشتند به هر طوری که میشود باید مجاهدین این منطقه پاکسازی شوند و کنترل این دو دره را بدست خود بگیرند و خود را در این محل مستقر ساخته راههای تدارکاتی را مسدود سازند.

بعد از آنکه کوماندوها در دره پیاده شدند، مجاهدین سر برکف اسلام خود را در سنگر های دشمن ستیز استوار نگهداشتند تا اینکه دشمن در نزدیکی آنها قرار گرفت بعد از آن مجاهدین قهرمان اسلام نبود خویش را بالای دشمن متجاوز آغاز نمودند و در مدتی کوتاهی دشمن زبون و سفاک را وادار به عقب نشینی نمودند و مجاهدین اسلام به تعداد بیش از ۶۰ نفر از این اشغالگران را به جهنم واصل کردند و همچنان یک طیاره جت تیز پرواز سو ۲۵ و دو هلیکوپتر غول پیکر از این متجاوزین را هدف مرمی قرار داده و آنها را سقوط دادند دشمن ذلیل در این منطقه ها شکست خورد و مجبور به عقب نشینی شد و حتی نتوانست که پکروز هم در آن منطقه طاقت بیاورد.

ادامه دارد...

به یاد پوهاند اصغر پیرمردی که احساس جوان داشت

حسین محله ای شهر دوشنبه - تاجکستان

سال وفات: ۲۰ فرس ۷۹

استاد خلیل الله خلیلی در آخرین لحظات عمر گفته بود که «با او بخشی از تاریخ افغانستان به گور می رود از کسی نشنیدم که او نیز خاطرات خویش را نگاشته باشد».

درباره ظاهرشاه سوال کردم: گویی ایشان از ذهنیت نامساعد تسل ما در برابر ظاهرشاه به خوبی آگاه بودند که قیافه شان جدی شد و به تفصیل صحبت کردند.

من به ظاهرشاه وابستگی خاص ندارم و در دوران پادشاهی او نیز با سیاست های او موافقت کامل نداشتم و نه بیش از معاش چیزی دریافت کرده ام. و افزود:

من دو قبالة به خویش در تمام زندگی ثبت کرده ام: یکی قبالة خانه پدری که در بره کی شهر آرا بود و فروختم و قبالة زمینی که در کارته پروان خریدم.

آهنگ مدایش که از آن صداقت و صمیمیت می وزید جدی تر شد «جوانها من به شما یک نصیحت دارم که هیچ وقت فراموش نکنید و آن اینکه اندیشه خود را به هیچکس نغروشید!» و افزود:

«من به دو چیز باور داشته ام و با آن زیسته ام (یکی ایمان به خداوند و دیگری صداقت و دلسوزی نسبت به وطن بوده است).

بعد از آن دوباره به تحلیل اوضاع جاری برگشت و علاوه کرد: من فکر میکنم افغانستان در شرایط فعلی به یک شخصیت بین المللی احتیاج دارد و از نظر من ظاهرشاه مناسب ترین فرد و نیز سمبول وحدت ملی میتواند باشد. اما درباره او یافشاری ندارم، اکنون به شما واگذار می کنم که کس دیگری را انتخاب کنید، بلبل شاه، عاقل شاه، فقیر شاه و هر کس دیگری که نقش سمبولیک در یک حکومت مؤقت و برای یک دوره گذار ایفا کرده بتواند.

و با آرامش ادامه داد: من و ظاهرشاه آفتاب لب کوه هستیم. من ۸۶ سال دارم و ظاهرشاه دو سال از من بزرگتر است. فقط زندگی شاهانه او را سر حال نگاه داشته است. او فقط برای یک مرحله عبوری میتواند نقش ایفا کند. بعد از آن نوبت تسل دیگر است که چه میکند و که را می خواهد! با اشاره انگشت لوزان و صدای پرهیجان اش به من خطاب کرد. خطابی که تا عمق جان نفوذ میکرد:

بعد از ما نوبت شماست!

سپس رشته صحبت به دیموکراسی کشید، او معتقد بود



برای دیدار او عصر روز در کارته پروان در حویلی کوچکی که بته های گل آرا زینت میداد وارد شدیم. از کنار گلها پله های زینته را بالا رفتیم. در دهلیز چند تصویر آویزان بود و همراه با تصویرهایی از اعضای

فامیلش که احتمالاً در خارج کشور زندگی میکردند.

دوست من دروازه سالون را باز کرد و غافلگیرانه پوهاند اصغر را در مقابل خود یافتیم.

من برای اولین بار این خدمتگزار دانش و سیاست کشور را ملاقات می کردم که در سالهای اخیر نامش با نام «جمعیت رستگاری ملی» که او مؤسس آن بوده سر زینتها بود. مردی را در برابر خود یافتیم که پیری پر و پالتش را شکسته بود و دست هایش میلرزید.

او با صمیمیت و خوشرویی ما را پذیرفت. و آهسته آهسته صحبت ما گل کرد و از زمان حال و گذشته حکایت ها رفت و من دریافتیم که گذر سالیان عمر در احساس جوان او تأثیر منفی نداشته است. او به مناسبتی از هاشم خان صدر اعظم و اداره دقیق او یاد کرد.

از جمله حکایت کرد که باری یک نطق اخبار رادیو افغانستان را در مسیر راه دیده بود که تاوقت به طرف اداره روان است. و میدانست به موقع لازم نخواهد رسید. صدر اعظم که سوار بر موتر بوده قبل از او به اداره رادیو رفته و شخصاً او را بخاطر سهل انگاری سرزنش کرده بود.

او معتقد بود که مدیریت خوب مستلزم کنترل جزئیات و کلیات امور است. و نیز از داودخان یاد کرد و حکایت کرد که در زمان صدارت او یکی از پسرانش که در فاکولته حقوق درس میخوانده از او که رئیس فاکولته حقوق بود نزد پدرش شکایت کرده بود. داود خان به او تلقون میکند و واقعیت امر را جویا می شود و بعد از اینکه میداند سبب نزاع، تبدیلی پسرش بوده است، عمل اصغر خان را تأیید کرده و او را به مراعات عدالت تشویق میکند.

او از حکومت های گذشته خاطرات زیادی داشت و همانطور که

دموکراسی بهترین سیستم است که بشر تاکنون تجربه کرده است. من در میان حرف او دویدم و اظهار کردم که در افغانستان دموکراسی نمونه خوبی به یادگار گذاشته است، بلکه بیشتر صحنه سازی دروغین برای توجیه قانونی حکومت های مستبد بوده است. او با اشاره سر حرف مرا رد کرد:

«اگر آن روند ادامه می داشت ما امروز صاحب یک دموکراسی واقعی در وطن خود می بودیم. مردم باید دموکراسی را تمرین کنند» در پایان، صحبت به نرخ و نوا کشید و مسائل حقوقی مالییه مستقیم و غیر مستقیم و غیره، شام تاریک شد و از او اجازه گرفتم و خدا حافظی کردم. دیگر او را ندیدم تا اینکه خبر مرگش را شنیدم. اما از ملاقات با او خاطره فراموش ناشدنی اش در ذهنم نقش بسته است.

در دو مورد فکر مرا تغییر داد! که مربوط به قضایی می شد که

ما در آن تربیت یافته بودیم. چون قدم گذاشتن، به نوجوانی و هیجانانش به احساسات تند و حماسی دوران جهاد مصادف بود بر اساس آن هر نوع همکاری و اشتراک در حکومت های گذشته از نظر ما محکوم بود و دیگر ترس از پیری به خاطر این بناور که گذشت سالیان عمر به احساس مبارزه جویی اثر منفی خواهد گذاشت. آشنایی با دو شخصیت در تغییر افکار فوق مؤثر افتاد: یکی آگاهی از زندگی مصدق، شخصیت ملی ایران که با رهبری نهضت ملی شدن نفت در سال خوردگی قدرت روح مبارزه جوی خویش را به نمایش گذاشت. دیگری دیدار با پوهاند اصغر به هنگامی که پایان عمر خویش را روز شماری میکرد، اما درباره وطن اش چنان حرف میزد که جوانی درباره آینده خویش سخن میگوید. سرشار از امید و نیرو.

بهروز خالقی قاریابی

پروفسور غلام محمد میمنه کی مرد سیاست و هنر

گذشت زمان، گرد فراموشی برهنه چیز ها میپراگند و چهره اش را خیره مینماید و حتی محوش میسازد، اما آنچه که بر آینه ای سبیل شده شهکارهای انسان زمان میگذرد هیچ اثر سوش نمیتواند داشته باشد. هرچند انسان زمانی، که هموع خود را روی ملحوظات دهها و صد ها گونه مسائل بفرنج دیگری، که سلسله روابط حسنه را از هم گسسته است، فراموش نماید باز هم طلعه ناغروب آثار انسان در افق تا بتاک آسمان دانش و فرهنگ و نو جاودانه میتابد و اثرسود مندی را به جاسیگناردو ما پیش از آن، که در پیرامون یاد نامه ای ای هنر مندی شهیر، نقاشی چیره دست و توانای قاریاب باستانی، فرزند نامی خراسان، شادروان پروفسور غلام محمد میمنه کی، حرفهای را سر هم انباشته سازیم، جهت شناخت بهتر و بیشتر لازم دیده میشود تا کوتاه معلوماتی را در مورد زنده گینامه ای آن شخصیت بزرگ هنری حیات سیاسی و مقام ادبی آن ارائه بداریم و به این بهانه، پس از گذشت زمانه های دور، از آن هنر مند فرهیخته و عاشق وطن، یادی بکنیم و یک بار دیگر به بزرگیها و بزرگواریهایش زبان اعتراف بکشائیم و بر رنگها و مویکهای آن، به قول شاعر، که «مانی» را خجل شناخته سلام ها بفرستیم.

حرف مان را از مضامین تحقیقی محترم عبدالمحمد شایق وصال، یک تن از نویسندگان و شاعران سر زمین قاریاب که به

مناسبت «۱۳۸۰» مین سالروز تولد هنر مند نامی کشور تهیه و به احتفال آن قرالت گردیده و به رساله ای تحت نام «زندگی نامه ای پرو فیسور غلام محمد میمنه کی» تدوین و در مطبعه قاریاب حلیه ای چاپ یافته، آغاز میتابیم:

«۱۳۱۵» سال پیش از امروز در روستای به نام تورپاخو، که امروزینها نیز بدین نام یاد میشود، مربوط شهر میمنه ولایت قاریاب در خانواده عبدالباقی «مینگ باشی» از قوم سرخانی ملیت اوزبک پسری پا به عرصه هستی گذاشت، که نامش را غلام محمد گذاشتند. آن سال ۱۳۵۲ هجری شمسی بود.

غلام محمد هنوز هفت سال از بهار عمرش را سپری نکرده بود که پدرش عبدالباقی «مینگ تاش» این شخصیت با نفوذ قاریاب در قطار سایر وطندوستان و آزادیخواهان کشور به فرمان امیر عبدالرحمن خان پادشاه وقت یک جا با قامیش به کابل خوانده شد و در آن جا محبوس گردید و بعداً به قتل رسید. چون خانواده مینگ باشی جبراً در کابل محبوس و تبعید بود تعلیمات ابتدائی غلام محمد نیز در مکاتب وقت کابل آغاز گردید.

غلام محمد، که در جریان تحصیل به هنر رسامی از خود استعداد فطری تبارز داده و نامه ای که در گوشه آن رسم زیبایی

مرحوم را مینمایاند، نقل میکنیم:

پروفیسور بہ فن رسم و تصویر

چو «مانی» در زمان خویش استاد

گل تصویر او لڑی عطر معلو

نہال بخش کلکش میوہ ایجاد

به صبح چارشنبه یتیم قوس

دل احیای خود را ساخت ناشاد

به عمر شخصیت و دو از بزم هستی

روان گردید سوی راحت آید

نموده در وطن یک عمر خدمت

زَہول روزِ محشر یاد آزاد

یعنی «شامیہ» کہ ہے «مہ» سال فہ تشر

«کشیده نقش ماتم کلی به آرد»

جمله اعدادیه توسط سیم حساب ابجد ۱۳۵۸ بوده اگر از آن

۱۳۵۰ (۸۵) وضع گردید. ۱۳۱۲ باقی میماند.

مأخوذ

ثارمخ غبار، حبیب، سالتامه های سابقه، سراج

الاخبار ومجلة هنري.

میتھ - فاریابی - عبدالحمید شایق وصال

در مورد حیات سیاسی و نقش او در حیات مشروطه خواهان اول، از نوشته ها و تحقیقات عده ای از اقل به دستان چنین بر می آید که پروفسور غلام محمد میسره کی در نهضت مشروطه خواهی در قطار سایر پیشتازان این نهضت نقش بارزتری داشته است، چنانچه در مضمون تهیه دیده محترم آقای کریم «وطنیار» یک تن از نویسنده گان فرایاب زمین، در مورد حیات سیاسی پروفسور چنین می خوانیم:

«درفش آزادی ملی، دموکراسی و مشروعیت، زمانی در قلب پرتیش آسیای بیدار (افغانستان) برافراشته شد و اولین جنبش شروطه طلب در چنین یک شرایط ملی و بین المللی تشکیل یافت، که ملت قهرمان افغانستان تا آن روزگار، دوبار به اردوی منظم اشغال گر بریتانیا، شیخون زده و هربار از کوره آتشین پیکار عادلانه ای ملی سر بلند و سرخ زوی بیرون آمده بودند، اندیشه های آزادیخواهانه و نظریات سیاسی سید جمال الدین افغان از کران تا کران آسیا و افریقا در اعماق شعور و روان مسلمانان نو سایر ملل مستعمره ای جهان ریشه دوانید، کارنامه های ترقی بخش و سازنده ای کایشه ملی سید نور محمد شاه، نخستین صدر اعظم افغانستان، هنوز از خاطره نیروهای ملی و ملت دوست افغانستان غراموش نشده بود، نشریات بیدار کننده ای نخستین شماره جریده سراج الاخبار (اول جنوری ۱۹۰۶) اندیشه های دموکراتیک و آزادیخواهانه محمود طرزی و معلمان و ملت دوست لبه حسیه بر قشر کوچک، روشنفکران بسته

گنجشک وجود داشت از امیر عبدالرحمن نقاضای برگشت به زادگاهش (میمنه) را نموده بود که آن رسم زیبایی توجه امیر را جلب نموده و غلام محمد مورد تقصد و دلجوئی امیر قرار گرفت. بعداً غلام محمد میمه گی به سمت معلم رسام در مکتب حبیبیه مقرر گردیده و سالانه برایش ۷۰۰ روپیه کاپلی معاش تعیین گردید. همچنان به دربار شاه نیز راه یافت که این پیشامد در حیات غلام محمد میمه گی سالهای (۱۲۷۰-۱۲۸۰) را در بر میگیرد.

در سال (۱۲۹۹) شمسی امیر امان الله خان، غلام محمد مینه کی را جهت تحصیلات عالی به کشور آلمان فرستاد، غلام محمد مینه کی، که استعداد فطری در نهادش وجود داشت، در مدت دو سال تمهیل در آن کشور در بخشهای جدا گانه ای هنر، از خود مهارت نشان داده، از جمله چهار صد محصل، مقام اول را کسب نموده و با درجه پروفیسوری در سال ۱۳۰۹ شمسی یعنی اولین پروفیسور افغانستان به وطن برگشت.

پروفسور غلام محمد مینه گی با این برگشت خود به افغانستان برای بار نخست، مکتب صنایع تقیسه را بنیاد نهاد و چندین سال به حیث مدیر آن مکتب ایفای وظیفه نمود و شاگردان با استعدادی در هنر نقاشی تربیه نمود.

غلام محمد میمنه کی دوست صمیمی محمود طرزی بوده، بر علاوه ای فعالیت‌های هنری در ردیف مشروطه خواهان نیز جای ویژه ای داشت، و در فعالیت‌های سیاسی، مجلس و زنان را نیز دیده است، که تنها تجارت‌بخش جان او از نابودی هنر نقاشی بوده است. غلام محمد میمنه کی بر علاوه ای هنر نقاشی در شعر و ادب نیز ید طولایی داشت و در شعر مصور تخلص میکرد. این هنر متدنی محبوب کشور ما یا دختری از روستای موقانی میمنه ولایت غازیاب از دواج نمود که ثمر ای آن دو پسر و سه دختر بود. پسرانش به نام های عبدالووف، ازعماتی شهر دار میمنه بود، و غلام محی الدین، صاحب تحصیلات یسوده و کار های دولتی انجام داده اند، که قعلاً حیات تمیاشند، دخترهای شان به نامهای حمیرا، زرین تاج، و گوهر تاج، که اولی زوجه علی محمد خان وزیر امور خارجه ظاهر شاه، دومی زوجه کریم خان نژیی و سومی زوجه نذیر قل میمنه کی بود، از فرزندان مرحوم پروفسور غلام محمد میمنه کی دو نواسه شان به نامهای ثریا و بلقیس، دختران غلام محی الدین و دیگران در قید حیات میباشد. پروفسور، این هنر ست نامور کشور سر انجام با ملی زنده کی پر عاجرا بوم چهار شنبه پنجم قوس سال ۱۳۱۳ هجری شمسی به عمر شصت و دو ساله کی داعی اجل را لبیک گفته به رحمت حق یوست. «الله و انا الله راجعون».

در مرگ غلام محمد میممه گی، شعرای نامدار کشور چون عبدالحق «بیتاب» شایق جمال و غلام محمد «نوید» مرثیه های سروده اند که در این جا مرثیه ای مرحوم «شایق جمال» را که تاریخ و قات

به اشراف فیودال و سایر اشراف تحول طلب ملی و دموکراتیک تأثیرات شور انگیز ترقیخواهانه مینهاد، تضاد میان دولت مستبد امیر حبیب الله خان با توده های مردم کشور، روز به روز تشدید میگرفت. در چنین یک شرایط، بعد از نشر و مصادره نخستین شماره جریده سراج الاخبار (اول جنوری ۱۹۰۶) اولین جنبش مشروطه خواهان به نام اخوان افغان اول یا (جمعیت سری ملی) که اعضای آن «مستعمل از روشنفکران، معلمان و آزادیخواهان یسته به اقوام و مردمان مختلف افغانستان بودند، دور هم حلقه زده و اولین بار مبارزات متشکله را که تنظیم حیات ملی، بطرد استعمار و استبداد، تبدیل حکومت مطلقه به حکومت مشروطه، تحصیل استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید در سر لوحه ای آن قرار داشت، آغاز نمودند. در صفوف مشروطه خواهان اول، روحانیون و علمدانان، مأمورین اهل کسبه، معلمان، غلام بچه گان دربار، نور چشمیهای اشراف و روشنفکران ترکی مقیم کابل، پیوسته بودند، که از حیث علم، هنر، نو خصلت ترقیخواهی، در مقام و منزلت خاصی قرار داشتند، که خلق زحمتکش کشور ما در شرایط حساس تاریخی از آن سیمای مبارز و طنخواه یاد آوری نموده و گرامیداشت، به عمل آورده.

یکی از رهبران جنبش مشروطه خواهان اول، پروفیسور غلام محمد مینه گی میباشد، که چون ستاره یی در آسمان هنر کشور درخشید و در جنبش مشروطیت در مقام خاصی قرار داشت.

در مورد تناسبات، همکاری و دوستی غلام محمد مینه گی با محمود طرزی، محترم حلیم یارقین در شماره های (۲۱ - ۳۰) مجله (ملیتهای برادر) مطلبی را تحت عنوان «افغانستان مشروطیت جنبشی بینگ، اوزبیک ایفار سیمالری» نوشته تحقیقی دارد، که چنین میخوانیم: ترجمه متن «یکی از صفات مهم و پر درخشش حیات سیاسی غلام محمد مینه گی را تناسبات همکاری و دوستی نزد یک و صمیمی او با مرحوم محمود طرزی تشکیل میدهد، که در مجموعه هایی از استاد و آثار او چند نامه و نوشته های به خط و قلم محمود طرزی نزد خانواده وی موجود است.

محمود طرزی در نوشته ها و نامه های ذکر شده به منظور مصور ساختن یک تعداد از مقاله ها و داستانهای جریده سراج الاخبار و به هدف آماده ساختن کاریکاتور ها، از غلام محمد مینه گی خواهش به عمل آورده و بعد از اجرای هر کارش، طی نامه های جداگانه از همکاری «مینه گی» تشکر و از استعداد و مهارتش تمجید نموده است.

مبارزه سیاسی، بخش مهم زنده گی و فعالیت غلام محمد مینه گی را تشکیل میدهد، او در جنبش مشروطه خواهان اول قرار گرفت و با جوانان مبارز دیگر چون مولوی محمد سرور و آصف قندهاری سعد الله خان، عبدالرحمن خان، عبدالقیوم خان فرزند نور محمد خان قاضی بابا، مراد خان اند، خوبی پدر کریم خان تزیبی، میر قاسم

خان فرزند سید محمد لفسانی، مولوی عبدالرب آخوند زاده فرزند مولوی عبد الرؤف آخوند زاده، مولوی غلام محی الدین و غیره، که تعداد شان به بیش از سیصد نفر میرسید و در جرگه های کوچک جدا گانه متقسم بودند، به منظور تحقق اهداف (جمعیت سری ملی) و وفاداری به آرمان مقدس خود به مبارزه مخفی و جدی به فعالیت ادامه داد. او به صفت یک نقاش و کاریکاتوریست حساس و مقصد، توسط کاریکاتور های عجیب و انتقادی، از توائص و نابرابریهای جامعه و حکومت مطلقه، انتقاد و اعتراضی از خود نشان میداد.

برای اینکه مقام فکری پروفیسور غلام محمد مینه گی را در زمان حیاتش بدانیم و سهم او را در جنبش مشروطه خواهان اول درست یابیم، باید به نوشته های مرحوم پوهاند عبدالجی حبیبی، که در اثر خود (جنبش مشروطیت در افغانستان) ذکر نموده است، توجه کنیم.

پوهاند حبیبی در اثر خود غلام محمد مینه گی را یکی از اعضای پیشتاز مشروطه خواهان یاد آوری نموده و در باره او چنین مینگارد:

«پروفیسور غلام محمد مینه گی از خانواده مشهور و منتقد اوزبیک مینه و یکی از ارکان مشروطیت اول و روشنفکران وقت بود، که هنر مندی، اندیشه وری و ترقیخواهی در مزاج او هم آمیخته بود و در نقاشی مقام ارجمندی داشت، که در سراج الاخبار آثار هنری و کاریکاتور های او نشر می شد، وی عریضه مشروطه خواهان را به جلال آباد پیش امیر برد، ولی در آن جا یار دیگر مشروطه خواهان محبوس و در قل و زنجیر به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید و هر روز بایک سپاهی محافظ به اوک برای نقاشی برده میشد.

در مورد چگونه گی و هدف عریضه مذکور باید بفهمیم، که با افشای یکی از تصاویر مشروطه خواهان اول مینی بر اینکه «مسلم باید برون» اقتادن لیست فعالین «جمعیت سری ملی» به دست امیر حبیب الله، اعضای این سازمان در روز های خزان سال (۱۹۰۹) تصمیم گرفتند تا عریضه یی ترتیب نموده و به امیر تقدیم کنند. در متن عریضه که در سال (۱۲۲۷ هجری قمری) به امیر حبیب الله سپرده شده، چنین به نظر میرسد:

در بعضی کشور ها مردم به جبر و قوت حکومت را مجبور میسازند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت گردانند. در بعضی کشور ها پاد شاه روشنفکرانه به ابتکار و نیت خیر خواهانه خود قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ میسازد. چون سراج الملک والدین پادشاه عالم و ترقیخواه است، تأسیس مکتب حبیبیه و حریبه، نشر جریده سراج الاخبار طبع کتب و آوردن طبعه عصری و احداث شوارع نو، عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت اعتلای مجدد وطن است. لذا توقع میرود، که امور حکومت را نیز بر

بعد از دریافت اطلاعات و لیست مفصل عده ای از دهبانان جنبش مشروطه خواهان از صرف امیر حبیب الله خان در جلال آباد و کابل به توپ بسته شد و عده ای به حبسهای طولیل محکوم گردیدند. از جمله غلام محمد میمه گی، که هزرش احتیاج در بار بود، زندانی شد و روزانه از زندان کشیده شده و برای کار نقاشی به ارگ برده میشد و شب دوباره او را به زندان می آوردند.

جوانان با برایت مشروطه اول، نخستین مشعلی را برای حصول حقوق دموکراسی هموطنان بر افروختند و حماسه های از خود به یاد کار گذاشتند.

ملا محمد سرور خان «واصف» معلم مکتب حبیبیه در هنگام بسته شدنش به توپ، به پاره کاغذی نوشت:

«در حالی، که من به امت با الله و ملائکه ایمان داشتم، به حکم امیر کشته شدم. توصیه من به اخلاف اینست: «توکل مال و ترک جان و ترک سر»

در ره مشروطه اول منزل است»

محمد عثمان خان پروانی که بعد از گرفتاری به حضور امیر حاضر گردید، به سؤال عتاب آمیز گفت:

«صحبت مرگ ما چند دقیقه پی بیش نیست. ولی رحمت محاسبه شما اینست، ما نمیخواستیم شمارا یکشیم، بل که میخواستیم افغانستان را اصلاح نماییم.»

سمبول جمعیت سری ملی علامت تریک و قبول ایشان از احکام و هدایات قرآن الملم و دین اسلام و تکیه ایشان بر شمشیر، برای تحصیل استقلال وطن بوده و قدم از دانش طلایی و شر و تعصیم معارف نماینده گی میکرد که هر دو را به وجود قرآن شریف متبرک میساختند. به عقیده ای من امکان قوی میبود، که سمبول مذکور نیز بعد از طرح جمعیت از طرف پروقیسور غلام محمد میمه گی ترسیم و تزئین یافته باشد. این سمبول بعد از جلوس امان الله خان غازی برای وزارت معارف تعیین گردیده تا ادامه مرام وطن خواهانه مشروطیت طلبان سابق و فدایان وطن باشد.

امیر حبیب الله خان به دستور (جمعیت سری ملی) در جلال آباد به قتل رسید و امان الله خان به حمایت با القوه و بالفعل مشروطه خواهان به اریکه قدرت تکیه زد و شاه تاج پادشاهی را به شرط اعلان استقلال افغانستان بر سر گذاشت و این همان خط اول برنامه روشنفکران مشروطه خواه بود.

غلام محمد میمه گی تا زمانی که امیر حبیب الله کشته شد و امان الله خان در کابل به سلطنت رسید، تقریباً (۱۲) سال را در زندان سپری کرد. کاندید اکادمیسین محمد ابراهیم عطائی از قول مرحوم میر قاسم خان، که با غلام محمد خان میمه گی مدوستی دیرینه داشت، مینویسد:

«علیه حضرت امان الله خان به (میر قاسم خان) گفت: برو به زندان

اساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خود سرانه جلو گیری به عمل آمده مردم تحت سلطه قانون و انتظام مشروطیت به حیات مرغه قرین گردند...»

عریضه مژذکره «طبق فیصله مجمع مشروطه خواهان به غلام محمد میمه گی و چهار تن از فعالین این جنبش چون: لعل محمد خان و جوهر شاه خان غلام بچه گان دربار، محمد عثمان خان پروانی و محمد ایوب خان پوپلزاری سپرده شد و توسط غلام محمد میمه گی در جلال آباد به امیر تقدیم گردید.

کاندید اکادمیسین محمد ابراهیم «عطائی» در شماره (۵۱) مجله سیاوون در مورد چگونه گی تقدیم این عریضه و عواقب آن، چنین نگاشته است:

«غلام محمد خان می فهمید که اگر امیر از قبول آن استنکاف نماید شاید گزند آن متوجه او شود. ولی از جوانمردی او بر نتافت و عریضه را در باغ شاهی جلال آباد به حضور امیر تقدیم کرد. میگویند امیر حبیب الله آن را خواند و خنده کرد و از چوکی بر خاسته گفت: خوب است میبینیم، که چه باید کرد!

از قول خود غلام محمد خان گفته شده، که من در سپیدی امیر هیچ گونه عصبانیت ندیدم و به صورت عادی آن را در جیب گذاشت. ولی چند روز بعد، که سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله به جلال آباد آمد امیر حبیب الله، غلام محمد میمه گی را به سالون باغ شاهی احضار کرد و در حالی، که سخت عصبانی بود، گفت:

«این مملکت به عوض اینکه به اولاد ما، درس و سواد یاد بدهند، به کار های خارج از وظیفه خود میپردازند. به آنها از طرف من بگویند، که در وظائف و کار های ما مداخله نکنند. بعداً از کار های غلام محمد خان، که نقاشی تعمیرات داخل ارگ بود، معلومات خواست و گزارش را مکمل شنید.

عبد القدوس خان اعتماد الدوله از کلمه مشروطیت سخت نفرت داشت و برای امیر حبیب الله خان در ارتباط عریضه مشروطه خواهان گفت: «از آشوب مشروطه طلبان ایران باید عبرت گرفت. این چنین ماجرا جویان بودند، که ناصر الدین شاه را از بین بردند و نظیر الدین شاه را به حد بیزاری از سلطنت راند. اگر حالا این ماجرا جوییها ریشه کن نشود، دور نیست، که در وطن ما نیز مانند ایران آشوب برپا نشود»

امیر حبیب الله در صدد بر آمد و از جاسوسان خود، ملا منهای الدین معلم، سردار کیریا و استاد محمد عظیم کار گر فنی قاپریکه خبری، لیست مفصل اعضای جنبش را با اطلاعاتیه ضمیمه آن به دست آورد در اطلاعاتیه مذکر رفته بود، که آنها حزب سری نیز تشکیل داده که آنها حزب سری نیز تشکیل داده که میخواهند، شخص امیر را به قتل برسانند. ولی به قول میر غلام محمد غبار، محرک اصلی این افشاگری، هندوستانی های داخل جنبش، مثل داکتر غنی و رفقاییش بوده اند.

غلام محمد خان، پیش از این که به خانه برود به نزد من بیاورش من رفتم و او را به حضور اعلیحضرت حاضر کردم. امان الله خان با او مصافحه نمود و در آغوش کشید و گفت:

تو نباید یا چنین چهره به خانه بروی. برو، حمام بکن و لباس درست بپوش و درگادی من به خانه برو و غلام محمد خان چنین کرد. راسم شهیر غلام محمد خان مصور، معلم فن رسانی در مکتب حربیه و حبیبیه در سال ۱۹۲۱ به منظور تکمیل مسلک خود (رسانی) به آلمان اعزام گردید و سفریه خوبی از طرف امان الله خان داده شد. سال ۱۹۲۵ در آن جا بود و از طرف مؤسسات هنری آلمان خطاب (پروفسور) یافت. آن گاه، که به کابل آمد و دید همان کسانی که با حرارت و همدوستی دست به کار شده بودند، به جیبها گوناگون تقسیم شده و برسد یک دیگر چاه کنی میکنند. او که مانند گلی نو شکفته از آلمان آمده بود در مدت کسی پزمرده گشته و مأیوسانه بهاین و آن مراجعه کرد. ولی توفانی، که برپاشده بود او را خیلی ترساند.

میر قاسم که دوست دیرپیش بود، او را خیلی تسلی میداد. ولی او میگفت: «جانی که برفکر و اندیشه سالم، هیجانات و احساسات غلبه کند، عواقب هولناکی در انتظار خواهد بود.»

وقتی اعلیحضرت از سفر پیش از هفت ماهه خود از دوازده کشور آسیایی و اروپایی (۷ قوس ۱۳۰۶ الی ۱۰ اسرطان ۱۳۰۷) به وطن برگشت، در قصر ستور گزارش سفر خود را ارائه میکرد. پروفسور غلام محمد خان نیز حضور داشت. ولی موقعی که از مجلس بر آمد، غلام احمد خان اعتدایی که یکی از مأمورین عالیرتبه و شخصی لیبرال بود، به آواز بلند او را مخاطب کرد و گفت: «فکر نمیکنم از این پشم ضد ساخته شود.»

غلام محمد میانه گی از وضع جاری، مخصوصاً از سفر امان الله خان به اروپا سخت انتقاد میکرد. وقتی که اعلیحضرت امان الله خان «حزب استقلال و تجدید» را بنیاد گذاشت و مرامنامه ای آن به روز (۲۰ سنبله ۱۳۰۷) نشر گردید پروفسور غلام محمد میانه گی به حضور پادشاه رفته و در پیشگاه همه ای حاضرین به او گفته بود:

«این کار (اعلان حزب) در همان وقت اول سلطنت یا میشد، فعلاً کاریست که هیچ نتیجه نخواهد داشت.»

امان الله خان که در همان روز ها خیلی زود رنج و عصبی شده بود، پروفسور را تهدید کرد و گفته بود:

«غلام محمد خان! فکر نمیکنم که تو چنین ترسو خراهی بودی چون غلام محمد خان نیز طاقت بر داشت تهدید و توهین را نداشت رویا روی امان الله را مخاطب ساخته گفت:

«اعلیحضرت! من، نه محمد یعقوب خان وزیر دربار، نه عبدالعزیز وزیر داخله و نه والی محمودخان می باشم، که از اعمال خود بترسم. صادقانه به شما می گویم، که کار، از دست این قباب چنان دربار شما به استخوان رسیده، مهربانی کنید مرا اعدام فرمایید.»

میگویند، که در این موقع، میر قاسم خان و عبدالرحمن خان لودین وساطت کردند و اعلیحضرت امیر امان الله گفت:

«این پروفسور دیوانه را از من دور کنید»
وقتی، که غلام محمد خان از اتاق بیرون میشد، به صدای بلند

گفت:

«اعلیحضرت! فیصله های دوهفته پیش لویه جرگه ی شما، زولانه می خواهد بود، که دست و پای همه را بسته خواهد کرد!»

کاندید اکادمیسین محمد ابراهیم عطایی، به قول کریم نژیی، داماد پروفسور غلام محمد میانه گی و پسر ارشد قاضی با به مرادخان الله خوبی، که از مشروطه خواهان دوم بود، چنین نگاشته است:

«... که همان طور هم شد. سه ماه پوره نشده بود، که در (۱۸) فقره توبه نامه ی دربار به نشر سپرده شد و به دامن کشور آتش زد...»

روزی، که اعلیحضرت امان الله خان در کابل از سلطنت استعفا کرد و سلطنت به عنایت الله خان برادرش انتقال یافت، غلام محمد میانه گی دیوانه وار وارد خانه شده و در حالی، که بیوازهای اتاق خود را به مشت میزد، میگفت:

«ترسو، وطن را در آتش گذاشتید و خود را از میدان کشیدید!»
در همان روز عده ی زیاد در خانه ی عبدالرحمن خانودین یک جا شده و برای آینده تصمیم میگرفتند. در این موقع غلام محمدخان گفت:

«این رُخه! (مطلبش عنایت الله خان بود) سه روز هم کابل را اداره کرده نمیتواند.» واقعاً همین طور هم شد و سه روز بعد، عنایت الله خان کابل را به حبیب الله کلکانی سپرده و خودش با طیاره به سوی پشاور پرواز کرد.»

پروفسور غلام محمد میانه گی پس از سقوط امان الله خان در دوره ی سقاویها خود را مخفی ساخته و در دوران محمد نایب خان مصروف مسلک رسمی می بود...

مرحوم پوهاند عبدالحمی حبیبی در (جنبش مشروطیت در افغانستان میگوید:

«پروفسور غلام محمد میانه گی در حلقه های جوانان آزادیخواه و ترقی طلب، تا ایام آخرین حیات، به حیث شخصیت ممتاز و مهربان و پرورنده باقی ماند، شاگردان و عقیدتندان فراوانی داشت و با وجود تحمل مصائب جیس دراز مدت، جوان، زنده دل و دارای فکر روشن و آزادمنش باقی ماند و از آرکیان وزارت معارف و حلقه های تدریس هنری شمرده میشد.

در مورد مقام ادبی پروفسور غلام محمد میانه گی، از نوشته ی تحقیقی محترم محمد اسلم گد از شاعر و نویسنده ی خوب فاریاب زمین، بهره می میگیریم و حرفها را از این بخش سخنان می آغازیم:

«... پروفسور در هفت ساله گی، شاهد عینی و همسفر تبعید شدن قامیش به جرم آزادیخواهی بوده و بعداً مزه ی تلخ پیمشی را چشیده و در عالم تبعید و مسافرت با صدگونه ناامیدی و هر دم شهیدی، سوخته و ساخته و از بالین ناز و تنعم، که پدرش یک تن از خوانین آن وقت میانه بود، با سیلی سخت روزگار مجبور به محرومیت از هرگونه سوازش پدری گردیده و به دور از اقارب و خویشاوندان با چشم گریان و دل آکنده از درد و حرمان به سوی درسگاه شناخته، همه ی این محرومیتها استاد وی شد و او را مانند استاد بزرگوار خلیل الله خلیلی، که تقریباً سرگذشت دردناک خانواده های شان مشابه است، به سوی هنروری و شاعری کشانده است. اگر انشیاء از سرگذشت پدر و قامیل، خلیلی را شاعر بزرگ ساخته

پروفسور غلام محمد مینگی را نقاشی بزرگ و رسامی چیره دست بود

این گونه اشخاص، که بیشتر شاگرد دبستان فطرت اند و محور جمال آفرینش واقعیت تا انعکاس جوهر حقیقت را باز آفرینی هنرمندانه نمایند، میتوان اینها را از لایه لای آثار و آفریده های شان بیشتر و خوبتر شناخت و بهتر به کته ضمیر شخصیت ایشان آشنا شد. ایشان پا به پای تحولات اجتماعی و ناهمگونی و همگونیهای روزگار ستیز و مبارزه ای انسان را در اجتماع، از دیدگاه خاص خویش مینگرند و محمل عینی تحولات از نظر ژرفنگر و حساس ایشان با کیفیت و مشخصات خاصی جلوه های دیگری دارد، که با چشم ظاهر و فهم عادی نمیتوان بدان پی برد.

در مورد زنده گی ادبی پروفسور باید گفت که: پروفسور بیشتر، مشهور به هنر رسامی و نقاشی است تا شاعری. و واقعیت هم، همینگونه است، که در شاعری کمتر توجه داشته است.

در تاریخچه کتب و مجله ها تا حدی، که دیده شده به جز یکی دو مورد، یکی در «ارمغان میمنه» و دیگری در مجله ی هنر، سه بیت از یک غزل او را نقل کرده اند، که به مصداق گفته ی نظامی گنجه ای: «یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر»

این شعر را شاهد شاعری موصوف دانسته و این دسته گل روئیده از طبع گهربار پروفسور غلام محمد میمنه گی را پیشکش شما دوستان میمائیم:

از آن روزی که از کابل سوی جرمن کمر بستم

به خدمتکاری ملت ز دام عمر برچستم
ز شادی، نور چشم من! به پیرامن تمیگنجم
بجهدالله رسیده امه ات امروز در دستم
تو از من خواستی بکسی، برای رفتن مکتب
الهی بهره ور گردی، به چشم خویش میفرستم
برو مکتب، سبق میخوان و مادر را تسلی کن
که من در خدمت اهل وطن سرشار و سر مستم
برای خدمت ملت، کنم من صنعتی حاصل
به یورپ آمدم جان پدر در فکر آن هستم
برای دیدن روی ثوای نور دو چشم من
که چشم از دیدن آسایش یورپ فرو بستم
اگر خواهد خدا روزی که بینم باز دیدارت
به درگاه کریم او امید خویشتم دارم
غنی گر نیستم، اما مصور بودم بهتر
که نقش زر، تجلی میکند پیوسته از شخصتم

طوری، که از شعر موصوف بر می آید، در شعر مصور تخلص میکرده. این غزل را مرحوم پروفسور از آلمان، در هنگامی، که مصروف تحصیل در آن جا بود، برای پسرش عبدالرؤف خان به جواب نامه اش فرستاده، که موصوف بکسی از وی مطالبه نموده بود. ضمناً از غنی نبودنش یادآور شده و به مصور بودن خود قضا میکند، که نقش زر از سر انگشتانش پیوسته در تجلی است.

این شعر، خود شاهد است، که پروفسور بیشتر توجه به نقاشی و رسامی داشته تا شاعری، یا آن هم از مطالعه ی شخصیت چند بعدی موصوف بر می آید. در پهلوی هنرمند، سیاستمدار مشروطه خواه و مبارز بودنش، شاعری هم یک بعدی از شخصیت وی را تشکیل می دهد، باید دانست، که بیشتر کسب غنای هنری معنوی شخصیت موصوف مرهون شرایط زنده گی وی در کابل است. طبیعتاً افراد در محیطی، که زنده گی میکنند، بیشتر تأثیر آن را با خود در شخصیت و زنده گی خویش انعکاس میدهد. شرایط زیست در کابل، طوری با وی یاری کرده، که او را در حلقه ی مشروطه خواهان سری دربار، جا داده و همین شناختها بعداً باعث شد، که از طرف امان الله خان به منظور تحصیل به خارج فرستاده شود و افتخار اولین پروفسوری افغانی را کسب کند.

به هر حال پروفسور غلام محمد یکی از چهره های تابناک نقاشی و رسامی است، که افتخارش به همه ی همیهانش میرسد و به خصوص به شهروندان میمنه بیشتر، اگر همین شعر، محک قضاوت ما در مورد شاعری موصوف باشد. یا آن که قضاوت در مورد پایه و مقام ادبی اش نهایت دشوار میماید. با آن هم باید گفت، که کلام پروفسور پخته، رسا و بدون تعقید بوده، طوری، که از اشعار معاصران و هم اندیشه هایش، مشروطه خواهان دیگر، مانند محمود طرزی و دیگران بر می آید. اشعار پروفسور هم باید (تخنیکی) که اصطلاحات تخنیکی مانند تلگراف، تلیفون، ریل و برق و غیره را بیشتر در شعر می آوردند و گرایش در مورد تجدید پسندی و ترقی اجتماعی داشته باشد...

حرفها و سخنها را تا این جای بحث، چه در مورد زنده گینامه و چه در بخش کارهای سیاسی، اجتماعی و ادبی آن گفته و نوشته آمدم اکنون دنباله ی نوشته را اندر باره ی کارهای هنری استاد پی میگیریم:

هر چند زمانه ها گذشت، حادثه ها، قیود و فرازها، همدوش زنده گی پروفسور، او را در بنبوچه ی چار و ناچارها قرار داد و در گردباد واقعات و جنجالهای زندگی سرگیجه ساخت. از تبعید تا زندانی شدن و از سیاست و مشروطه خواهی و از چشیدن مره ی تلخ سیاست، بیوفایی زمامداران و تاواپسین لحظات حیاتش همه گذشت. اما آنچه به یاد ماندنی و فراموش ناشدنی بود، در سینه ها، روی ورقپاره ها و نقش دیوارها باقی ماند، که امروزینها نسل یا ننده و جوان کشور، قلم به دستان وطن و فرائد از سرزمین ما، علاقه مندان خارجی اش. به نام نامی این مرد فرهیخته ی سیاست و کیاست و این شخصیت وطن دوست خوش سیما و با عاطفه، یادنامه هایی مینویسد و از شخصیت چندی بعدی آن عزیز همه آشنا تعریف مینمایند، اما دریغ و درد آنچه، که لازم و بایسته بود به پاس خدمات ارزنده و شایسته این استاد عالیقدر در گذشته ها یاد نامه یی اندر خور وی مسورت شهید رفت و در شناخت شخصیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ادبی و هنری اش تلاش و پویش چندان نشد و صرف از ایجاد و تأسیس مکتب استاد در کابل، بزرگداشت و قدردانی به عمل آمد و بر این دیگر در حق چنین بزرگمردی جسور و فرهیخته بسنده نیست، داشتن یک مکتب هنری در کابل نمی تواند در شناخت کلی، عمیق و همه جانبه استاد کمکی داشته باشد و یا نمیتواند. علاقه مندان این مکتب از هر گوشه و بیشه کشور جمع آیند و در این

طبیعت را در دست دارد و چون حافظ شیرازی، که به زبان دل شعر سروده، لب جو و رانی آب را به زنده گی و به گذرایی عمر مانند ساخته و انقلابی شور برانگیزی را بر پا ساخته. فلک را سقف بشکافه و جهشی بزرگ و نویی را در عرصه زنده گی به میان آورد و گرایش فرمها و سوزها در تابلوها و پرتیوها، چنان استادی قوی دست و ژرف نگار بوده، که در آفریده هایش چهره طبیعت را نمایانده است. تابلوی «توفان»، چنان با استادی کار شده، که اثری است متمایز از سایر آثار نقاشی دیگران. پروفیسور غلام محمد سیمه گی با روش خاصی در آفرینش تابلوهای تپیس و یا ارزش انتهایی مهارت و دقت نظر را به کار گرفته است. در این جای سخن بایسته خواهد بود از جاپریان خاطرات استاد یادی بکنیم و یادداشتی را بر صنفه قلم در میان بیاوریم.

زمانی، که غلام محمد جوان در شمار چهار صد تن محصلی، که از اکثر نقاط جهان در آن، شامل آموزش هنر نقاشی در جرمنی بوده اند، دیپلوم درجه یک را از آن خود میسازد و در عرض راه در شهر نایم ایتالیا یا دو مفسر ترکی و مصری اش برای استیلاحت و تفریح توقف چند روزه میسازد و با دوستان هنرمند همسفرش در مهمانخانه بی اقامت میوزند. صبح، پس از ناشتا در وسط بشقابی چند سکه پودر مروج را نقاشی میکند که از اصل سکه فرق نمیکند. وقتی آنان از سر میز صبحانه دور میشوند، گارسون رستوران برای تنظیم روی میز می آید. نگاهش را سکه های براق خیره می سازد. زمانی برای گرفتن سکه ها دست دراز مینماید، جز نقاشی چیز دیگری را به دست نمی آورد. شگفت زده خدمت صاحب رستوران میرسد و از موضوع حالی اش میسازد. صاحب رستوران بعد از مشاهده آن نقاشی با تعجب و علاقه مندی در اتاقی، که غلام محمد جوان به سر میبرد، میزود و او را همزمانه در آغوش میگیرد و افسوس میکند، که کاش یا او پیشتر آشنایی پیدا میکرد و در مدت زمان کوتاه از این هنرمند جوان بهره هایی میبرد. به پاش نوآوری و کار شگفت آورش تا روزی، که در هوشل به سر میرسد همه هزینه دخل و خرج از جانب صاحب رستوران تهیه و پرداخته میشود. محترم رضوانقل «نمنا» در زمانه نگار و ژورنالیست به نام وطن ما از قول مرحوم عبدالرؤف «سرخابی» قرزند دومی مرحوم پروفیسور در این مورد مینویسد: «کار نقاشی سکه ها در میان بشقاب، چنان حیرت آور بوده، که صاحب رستوران بلا تأمل میزود و غلام محمد جوان را در آغوش میگیرد. و زمینه های خدمات پیشفشی را برای آنان فراهم می آورد و به خصوص زمینه دیدار شهرهای بزرگ و تاریخی ایتالیا را مساعد میسازد. از همان آغازین روزهای قراغت پراختشار و مباحثات آمیز غلام محمد جوان بحث و شهرت دنبال وی می آید و کار هنری آن به مرور زمان جایگاه خاصی را در ایتالیا و حومه آن احراز مینماید تا بدین جا می کشد، که آن اثر از زمره پربهارترین، نفیس ترین و تاریخی ترین اثر شهرت پیدا میکند و اکنون آن اثر در بزرگترین موزیم ایتالیا نگهداری میشود.

یکی از تابلوهای دیگر استاد، اگر نامش را «پیش از باران» بگذاریم، این تابلو چنان راز طبیعت را معرف است، که نمیتوان از اصل حقیقت فرقت داد.

زمانی، باران ملایم، در اوایل بهار، که سبزه ها به تازه گی به نو برخاسته، گل غنچه های بهاری در پای کوهپایه ها لبخت دارند،

راه تحصیل نمایند. بایستی تا این زمانه ها در اکثر ولایات کشور مکتبها و آموزشگاههایی به نام استاد ایجاد و تأسیس میگردد. خاصاً در زادگاهش شهر مینه، تا تشنه گان و علاقه مندان هنر، چه در بخش نقاشی و چه در بخشهای دیگر، سیراب و بهره هایی میبردند و در شناخت مکتب استاد و کارنامه های هنری آن معرفت بیشتر حاصل مینمودند. اما دریغ چنین اقدامی صورت نگرفت و هرگاه اقداماتی هم در زمینه رویدست گرفته شده، بسنده و قناعتبخش نبوده است. به هر حال سخن را به درازا نمیبریم و در مورد شیوه ها، کارکردن و خدمات اجتماعی پروفیسور غلام محمد سیمه گی مکتبی میکنیم و تأملی، تا دریابیم، که این استاد فرهمند و فرزانه مرد روزگار، چه فعالیتهایی را در عرصه ی هنر و زنده گی انجام داده است. قبل از همه در مورد، کوتاه معلوماتی را ارائه میداریم و تأثیر بخشی شیوه ها و مکتب هنری استاد را با انعکاس شرایط اجتماعی آن در آثارش مورد بحث قرار می دهیم و اندر باره ی سبک و نقاشیهای آن سخنانی را اثر مقصور بود، سر هم انباشته میسازیم. سخن را از اندک زمانه ها و فاصله ها می آغازیم:

«در عصر سنگ در حدود بیست هزار سال پیش، زمانی، که اولین نقاشیها به وجود آمدند، مردم در غارها زنده گی میکردند. وقتی جهت رفع گرسنه گی به شکار حیوانات میپرداختند، روی نداشتن ابزار قوی، که بتواند حیوانات بزرگ را شکار نماید، لافل شکل و جبهه عظیم آن حیوانات را به خاطر می سپردند و روی دیوارها نقش می بستند از این نوع نقاشی یکی در سال ۱۹۴۰ در آلتامیرای اسپانیا برحسب اتفاق کشف شد.»

ص ۴۲۵ دایره المعارف - چاپ تهران

از آن زمانه ها تا نقاشیهای مصریها، نقاشی در یونان و روم قرون وسطی و ابتدای قرون وسطی در غرب اوایل و اوج رنسانس در ایتالیا، رنسانس در شمال اروپا، عصر صنعت، جنبش رمانتیک، ریالیزم، امپرسیونیزم، تجرد و تخیل بدینسو به نقاشی، در زمان ما دوام یافته است. که بگذریم و مقایسه پی شیوه ها و کارکردهای استاد را با استادان همه آشنای کشورهای دیگر، که صلاحیت آن نیز مقصور نیست، در روک عاریت و امانت بگذاریم و بی پیرایه و وصف گویم، که در زمینه سخن برانیم، می توانیم این حقایق را دریابیم، که کار استاد در اصل خود دنباله روی نبوده بلکه ابتکارات بزرگی در کار بوده است. پرتیوها، مدلها، عاشورها و نورنامهای آفریده های استاد همیشه از سادهایی بوده است، که حقیقت گرایی و واقعیت نگری استاد را در کار هنر نقاشی اش درست معرفی میدارد. آنگونه، که یک شاعر تواند، نکته سنج و ذره بین واقعیت های عینی را در سروده هایش انعکاس داده و دید ژرف نگر آن با دید دیگران تفاوتهایی را دارا بوده، هرگاه شاعر، از ذره تا خورشید، بال تخیل و استدراج را گشود، چشم سوزن را با داشتن دید کوچکش پرده پوش عالم ساخته و خس را روی آب و گوهر را زیر دریا دیده و از آن، سخنانی بزرگ اجتماعی ساخته است. دیگران چنین دیدی نداشته اند. همان گونه یک نقاش پرسپکتو یک پرتیوت را مدلی، که در آن فرم، عاشور و نورنامها یا تگرشی دقیق در نظر گرفته شده است، روی تابلو مویک میدواند و رنگها را کوبی، که دست طبیعت در آن کار میکند، چنان به هم می آمیزد، چندان تفاوتی از دورنمای طبیعت ندارد، گذشته از این حرفها، استاد چون شاعر قوی دست است، که بیض

یادی از فرمانده شهید، الحاج عبدالحق...

دیاز را ترک نمود.

همچنان در سال (۷۷۰) هجری قمری، تیمور لنگ مورد مقاومت مردان آزادی خواه ننگرهار قرار گرفت.

در جنگ هایی مشهور افغان و انگلیس در سال های ۱۸۷۸، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، در پهلوی سایر آزادیخواهان وطن کارنامه های دشمن ستیزی دلاورمردان ننگرهار چون عممت الله خان، بهرام خان و وزیر ارسلان خان جبار خیل بخاطر آزادی وطن جاودانگی دارد.

همینگونه در برابر تجاوز ابر قدرت مغرب و وقت شوروی سابق، که بیرحمانه بر ملت مسلمان و سومن افغانستان در وجود نمک خوربان خاک فروش خویش ستم روا داشته بود، ملت مسلمان، سومن با ایمان و آزاده افغانستان چون نیاکان خود، در دفاع از دین، شرف، نوامیس ملی، استقلال و آزادی مردم و وطن خویش بپا خواستند تا دشمن متجاوز را از خاک آبایی خود بیرون برانند. آری! آنچنان کردند، همه ساکنین آزادی خواه و مسلمان افغانستان اعم از ملت های پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، بلوچ و پشه دست اتحاد محمدی و اخوت مبارزه علیه متجاوز را بهم دانه درفش سبز بلند جهان بر حق را در نقطه نقطه از خاک وطن برافراشتند، طی چهارده سال مقاومت خستگی ناپذیر و با اهداء بیش از دویست شهید، مجروح معلول و ویرانی ها، شوروی و همکاران داخلی اش را مرد مردانه در هم کوبیدند و بیرق همیشه سبز برحق و جاودانه لا اله الا الله محمد رسول الله را بر تارک تاریخ افغانستان آزاده دوباره به اهتزاز در آوردند.

ملت تازه از بند رسته افغانستان، نفس تازه در فضای آزادی نگشیده بود که دست نشاندۀ استعمار گهن «پاکستان» با حیلۀ ابلیس مابانه با طمع نفت، گاز، طلا، لاجورد، زمره، لعل، مس، آهن و صد ها معادن استخراج نشده و در زیر خاک خفته افغانستان، لشکر وحشی و چپاولگری را ظاهراً تحت نام پر شورنگ طالبان به داخل افغانستان سوق داد. این باند وحشی مرکب از کمونیست های شکست خورده داخلی، وطن فروشانی از سلاله شاه شجاع، پنجابی های پاکستانی و وهابی های از باند تروریست اسامه بن لادن و فراری های از سایر کشور ها که در ظاهر و جهت قریب الاهان عامه رهبری این ستنگاران تاریخ را بدوش شخص مجبواً هو به بنام ملا عمر که در اصل اجنت آی اس آی پاکستان میباشد قرار داد، طالب ناما این طالب الهاکستانی ها، در بدو تسلط خویش به ولایات و شهر های افغانستان بیا تدویر و قریب های تحت نام شریعت و دین، آنچنان ظلم، ستم، بی عدالتی، دردی، چپاولگری، کشتار و بی رحمی دور از کرامت انسانی را بر ملت آزاده افغانستان روا داشتند که بالاخره اعمال شان مورد غضب خدای قهار قرار گرفت، این ظالمین و دشمنان آسایش و آرامی مردم و دشمنان آزادی و استقلال و اعتلا و پیشرفت افغانستان چون متجاوز سابق بدستان توانمند آزادی جوانان وطن بیاری و کمک

آریاتای کبیر، خراسان بزرگ و یا افغانستان امروزه چون پهنای گیتی تاریخ طولانی ای دارد و همانند سلسله جبال هندوکش، پامیر، کوه سلیمان، کوه بابا، تیر بند ترکستان و دره های سالنگ شیب و قراز های مهم تاریخی را طی نموده است.

بخشی، بلخ قدیم، ام البلاد، سادر شهر های دنیا حکایتگر دوره پنجهزار ساله این سرزمین پرآوازه جهان (افغانستان) می باشد.

مردم مؤمن این خطه اسلامی به دین، مذهب، شریعت، طریقت و آزادی عاشقانه دلبستگی دارند.

آرامگاه پرنور و ملکوتی حضرت علی ابن ابی طالب «رضی» در شهر مزار شریف، خواجه پارسای ولی، جوانمرد قصاب و صد ها ولی الله دیگر در بلخ، حضرت بابا عارف، بابا ولی، در غاریاب، خواجه عبدالله انصاری، خواجه غلطان ولی و صد ها عاشقان خدا در هرات، سلطان محمود غزنوی، پهلوان دانا، حضرت سنائی، بهایی جان و صد ها عارف خدا در غزنی، مولانا یعقوب چرخس، شاه محی الدین چرخس، و بابا صاحب در لوگر، پنج پیران و ده ها مردان صاحب دل در پنجشیر، حضرت نقیب صاحب، پیر روشن، سید جمال الدین افغانی، شور المشایخ و ده ها عارف وارسته در ننگرهار، شاه دوستشیر، عاشقان و عارفان، سید جان پیر و ده ها عاشقان حق در کابل و این گونه در هر بیشه خاک افغانستان مردانه مردان خدا و هزاران شهید فی سبیل الله مسکن گزین اند که از توجهات و فیوض این دوستان خدا، این سرزمین، کشور فیض آثار و تسخیر ناپذیر گردیده است.

مردم شجاع، دلاور، غیرتمند و با ایمان افغانستان این آریایی های همیشه آزاده آزاد منش، مقاومت، قیام، عصیان و طغیان در برابر متجاوزین اشغالگر را از کوه های سر بلند و فلک سای کشور خویش و رود بار های خروشان آمو، مرغاب، کوکچه و میرمند نیکو آموخته اند. لشکر کشی اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ ق/م/ و مدت چهار سال با جنگ های ظالمانه اش نتوانست شهری از سر زمین افغانستان را تسخیر کند که بالاخره در ننگرهار، از طرف آزاد مردانی چون ملک اعظم خان طرف مقاومت قرار گرفت، زخم برداشت و این



بود شهید عبدالحق نه تنها در ساحات ولایت کابل سنگرهای جهاد را گسترش داد و فداکاری‌ها نمود، بلکه موصوف یا نیروهای جهادی دلاور خود در صورت ضرورت به کمک مجاهد مردان ولایات لوگر، لغمان، کندهار، ننگرهار و مناطق خروست جلال آباد، سرخرو، چپرهار، خوگیا، حصارک، بهسود، کامه مهست، شیتوار، اسعد آباد و ... می‌شتافت.

شهید عبدالحق این قرضند آزادی خواه وطن بعد از پیروزی جهاد افغانستان و استقرار دولت اسلامی متحیت قوماندان ژاندارم و پولیس در ولایت کابل مسوولیت داشت. با آمدن لشکر وحشی و خون آشام طالبان، و با سقوط کابل و ننگرهار این دلاور مرد وطن نیز علیه طالبان قرار گرفت و در پهلوی برادران مجاهدش چون حاجی دین محمد و حاجی عبدالقدیر به مبارزه آشتی ناپذیر و سرسختانه بر ضد طالبان این خود فروخته های پاکستان پرداخت. آری! آزادی خواهان و وطن دوستان واقعی را هیچ دشمنی از هیچ طریقی نمی تواند تسلیم نماید، استخبارات پاکستان هرگز نتوانست شهید عبدالحق را به طرف خود بکشاند، تا آنکه وابسته گان عزیزش را در پاکستان ترور نمودند. اما شهید عبدالحق مقاوم تر از گذشته علیه طالبان و نوطه های پاکستان به مبارزه اش ادامه داد. نیروهای جهادی حاجی عبدالقدیر و شهید عبدالحق چون دژ استواری در پهلوی جبهه متحد افغانستان قرار داشت.

بعد از آنکه حملات و قیام های مردمی علیه طالبان آغاز یافت شهید عبدالحق چون شخصیت با نفوذ و شناخته شده جهادی بود، به خاطر آزادی کشورش از طریق پاکستان وارد ننگرهار شد تا بتواند از طریق مذاکره و تفاهم ننگرهار و کابل را از وجود طالبان تخلیه کند. مگر استخبارات پاکستان ظالمانه جریان وارد شدن عبدالحق را به طالبان اطلاع و دستور از بین بردن این شخصیت آزادی خواه افغانستان را به مزدوران خویش صادر می‌کند.

طالبان جنایت کار که جز قرهنگ گشتن انسانها، برنامه دیگری نداشتند، بلا رنگ این مجاهد پرنام و آوازه کشور افغانستان را چون دیگر هزاران افغان آزادی دوست به جوخه اعدام می‌بندند و به شهادتش میرسانند. الله و انا الیه راجعون.

ای شهید راه آزادی وطن، ای فدایی راه آزادی انسان، کارنامه ها، حماسه ها و قهرمانی های تو و امثال ترا مردم و تاریخ وقت هرگز از یاد نمی‌برند. اگر دشمن یا تو آن ستم و ظلم را روا داشت، امروز بدست برادران تو و همسنگران تو آن مجاوران و اهریمنان نیز به سزای اعمال بدشان رسیدند.

ای انسان آزاده، ای شهید راه حق، روح شاد، تو آرام بخواب، اینک در کابل زیبا، در دیار اجدادی ات ننگرهار قهرمان و در هر گوشه و کنار افغانستان، این سرزمین شما شیر مردان، نام و نشانی از طالبان و حامی طالبان دیده نمی‌شود، دیگر افغانستان، بهاران آزادی دایمی را استقبال میکند، خونهای پاک شهیدان راه آزادی لاله زارهای صلح و برادری را به ملت و وطن شان نیکو به ارمغان آورده اند.

بهار آمد که گلها چیدنی شد
گل روی شهیدان دیدنی شد
تن پاک شهیدان خفته در خاک
مزار شاهان یوسیدنی شد



کشورهای طرفدار به صلح و آرامی و ثبات در افغانستان نیز در هم کوبیده شد و پاکستان حامی اصلی طالبان نیز نتیجه تجاوزش را به کشور شیر مردان به تلخی استقبال نمود.

بلی! این همه پیروزی‌ها در برابر تجاوزگران، به خودی خود بدست نیامده است، هزاران جوان مومن و آزادی خواه وطن در راه این پیروزی‌ها جانهای شیرین خود را فدا نموده اند، دشمنان استقلال و آزادی افغانستان که خواب شکست خود را در وجود مردان آزادی خواه وطن چون احمد شاه مسعود این سپهسالار بی بدیل، سنگر دار استوار و مقاوم جهاد حق و عدالت و سایر قهرمانان آزادی خواه میدیدند، فلذا استخبارات پاکستان، باند تروریستی و دشمن بشر این لاین و طالبانهای خود فروخته نا جوانمردانه نقش شیطانی خود را در شهادت آن بزرگ مرد دنیای اسلام و عدالت خواهی ایفا نمودند. اما نفهمیدند که اشتباه رفته بودند و غافل از آنکه:

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

خون پاک وز لالین مرد حق، مجاهد ستوده، سنگر دار اسلام شیر مرد سرزمین افغانستان چنان ملوفانی را پیا نمود که طالب را و طالبان را یکسره در قعر نیستی کشاند.

نه تنها این آدمکشان طالب نما به شهادت این بزرگسرد حق و عدالت (احمد شاه مسعود) بسنده نکردند بلکه در پی از بین بردن سایر یاران وفادار و آزادی خواه او نیز بهر بهانه دست بکار شدند.

شهادت دلیر مرد دیگر سنگر جهاد و آزادی وطن که او نیز با مردانگی تمام در مقابل تجاوز شوروی ها منحیت آمر عمومی جهادی ولایت کابل قد بر افراشته بود، بدستان طالبان جلا به دستور استخبارات پاکستان ظالمانه انجام پذیرفت، این مرد تاملدار و پر آوازه سنگر جهاد افغانستان عبدالحق خان برادر ارشد حاجی عبدالقدیر خان رئیس شورای مشرقی میباشد.

شهید عبدالحق قوماندان عمومی جهادی ولایتی کابل در بزرگ خاندان مشرقی بدینا آمده است تیاکان و اجدادش همگی مردان رزمند و راه آزادی و استقلال افغانستان بوده اند.

عبدالحق فرزند امان خان، و از نواده های وزیر ارسلا خان میباشد، وزیر ارسلاخان، شخصیت بزرگ تاریخی وطن بوده که در جنگ های افغان و انگلیس سهم بزرگ و مهمی را به عهده داشت. شهید عبدالحق در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در قریه سیدان ولسوالی سرخرو ننگرهار با به عرصه هستی گذاشت، چون پدر بزرگوارش از دانش علوم روز بهره خوبی داشت و در ضمن برادران ارشدش نیز شخصیت های آگاه و با معرفت بودند، عبدالحق نیز با تربیه خانواده خود، انسان شجاع با دانش و آزاده بار آمد. شهید عبدالحق در پهلوی برادران مجاهدش چون حاجی دین محمد، حاجی عبدالقدیر، حاجی نصرالله، حاجی محمد عثمان، حاجی محمد داود، حاجی احمد شاه، حاجی نعمان و دیگران در صف مجاهد مردان وطن با مردانگی تمام قرار گرفت و در سنگر جهاد با شوروی ها حماسه ها و کارنامه های جاویدان از خود تبارز دادند، مقام قوماندان عمومی ولایتی ولایت کابل را بدست آورد. این مجاهد دلیر که نام و آوازه اش در دوران جهاد با شوروی ها اظهار من الشمس میباشد خود همیشه در صف مقدم جبهه جنگ اسلحه بدست با دشمن می جنگید، ضربات کوبنده این دلاور مرد سنگر جهاد، در ساحه تحت نفوذش جرئت حمله نیروهای کمونیست و قوای شوروی ها را بکلی از بین برده

بایاد برترانه عاصی

فهییم فرند

شب را گریستم سحر را گریستم

ما گام گام راه سفر را گریستم

وقتیکه میزدند سیدار باغ را

ما یک به یک صدای تبر را گریستم



دانشان را گشتند

داستان را

با تمامیت اندامش

کادوازه شد و پای گرفت

به جهنم بردند

توهمانان محبت

سر نعلش را

در دفتر بد نامی و تاریکی

لحین ما لیندند

داستان را

توهمانان از پوشش

به زبونی کشانند

و پایان زیور بخشیدند (۲)

تخیل عاصی شیرین و یالفت های سمبولیکش بی تکلف و گواراست و یوگهای اشعارش به یال هائی ظریف و رویائی میبایند که روح خواننده را به با غهای تائرنی «ایریشم» و «سل» می برند. عاصی که راه دراز نیلوفر و بنفشه شعر را هنوز به پایان نبرده نیمی از عمر طبیعی اش نگذشته بود، در روزگاری که نفاق و تباهی سیه ترین یادداشت ها را تحت تاریخ و خاطره ها میگرد، در اوج راکت باران شهر کابل و مرگ هزاران نفر می گشت، با دستهای خونین، فانتلن نامی سرخ، به تاریخ چهارم میزان ۷۳ به شهادت رسید و ادبیات معاصرمان را با این نبودنابه هنگام بچار حادثه و ضایعه کرد. از عاصی بعد از وفاتش مجموعه هائی چون: لالائی برای ملایه، مقامه گل سوری، دیوان عاشقانه باغ، غزل من و غم من، تنها ولی همیشه، جزیره خون، سال خون سال شهادت و از آتش از بریشم در شعر، و خاطراتی از او، تحت عنوان «آغاز یک پایان» در نشر بصورت مطبوع به یادگار مانده است. در خاتمه به او، که تک سوار بی مثل عرصه شعر مقاومت دوران ماست، جنتی جاوید لمانا میگویم.

روانش شاد و پادش همیشه باد

باد داشت ها :

۱- مقامه گل سوری

۲- جزیره خون

۳- تنها ولی همیشه

۴- از آتش از بریشم

روز ششم میزان (مهرگان) ۱۳۸۰ سال دیگری از نبود شاعر عشق و ایریشم و آزادی شهید عبدالقهار عاصی سپری شد. این سال نیز در شرایط نابه سامان هجرت و غریبی بر ما پیش آمد که به نسبت تنگناها و مشکلاتی که نامگیر بود نتوانستیم به طوریکه لازم است با یاد پر ترانه عاصی عرسی بپاکنیم و چراغی بر افروزیم از آنرو صریح بانثر یاد نامه ای که در قیاس با بزرگی و حق عاصی، کوچک و نا چیز است بسنده کردیم.

عاصی دره زاد که یاز تاب درشتی از طبیعت جغرافیایش بود در ماه میزان ۱۳۳۵ در روستای ملیحه از نواحی سنگپوش علاقه دره از مربوطات پنجشیر دیده به دنیا گشود و پس از سپری نمودن سالهائی از دوران طفولیت به کابل رفت و در آنجا با استفاده از فضای فرهنگی کابل به ادامه تحصیل پرداخت و این گوشش تا گرفتن لیسانس از دانشکده کشاورزی دانشگاه کابل ادامه یافت.

عاصی تعریف شعر را از دردها آموخت و به گفته خودش:

تلفیها زخم ها و بیداد ها ... (۱) شاعرش کرد

با توجه به کشمکش های سیاسی - اجتماعی دوده اخیر کشور که مدعیان «دین» و «دیده» به عزم خدمت به «اسلام» و «کسوتیزم» به راه انداختند و بر عکس کشور را بحران و بیماری لا علاج جنگ فرا گرفت در پهلوی جریان های فکری و فرهنگی دیگر، کاتال شعر نیز متأثر شد.

در ایامیکه آن بیداد ها در فجیع ترین سطح آن در کشور ادامه داشت شاعران و اشعار زیادی تولد و تجربه گردید که آیینة انعکاس رخداد های نیک و بد آن دوره ها گشتند و عاصی نیز از شمار همان شاعران بود که «تلفیها» زخم ها و بیداد ها... را با تمام صداقت و وجدان درک کرد و خصیصه بسیار مهمی که او را از دیگران متمایز میکرد در پهلوی تنوع فطری و خدادادش در شعر «نه گفتن» و نا ترسی او بود چنانچه گوید:

نه گفتن و نمود سری که عیش دانی

روح هنر و کمال فرهنگ است (۲)

فلذا بدون کوچکترین چین و ترس، جفای نامردان را حتی در حضور شان توسط بلند گوها فریاد زد و قتیکه آسمان

از گنده گی دامن فرعون های خاک

آلوده گشته است

من از کتاف بانگ باناد طهارتی

من از کتاف دست آملاری فریبت

از چاد آفتاب

خزهای رنگه را

وسوا گرانه چهره عوفی منسا بد

وسوا تر از همیشه به «ارار می کشد» (۳)

و در مطلع دیگری از زمان که ابلیس در نقاب فرشته به معرکه می آید و فسق و فلاحه در بدترین سطح آن جامعه مارا فرا گرفته، مرگ و ویرانی بیداد می کند چنین میگوید:

گردید

قومندان حمیدالله شهید در دفاع از مردم شهر کابل نقش اسلامی و وطنی خود را مانند سایر رزمندگان دلیر اردوی اسلامی افغانستان بطور قهرمانانه و به حسن صورت انجام داد در حمله نیروهای پاکستانی در محور شمال کابل که قصد داشتند منازل، باغ ها، مزارع کشاورزی مردم را به آتش به کشند و کودکان، زنان، مردان را قتل عام کنند، خوشبختانه حمیدالله قهرمان یا نیروهایش چنان پاسخ دندان شکن به متجاوزین داد که ده ها کشته و اسیر به جا گذاشت و فرار کردند، که اجساد متجاوزین تا چندین روز در منطقه قلعه مرادیبک و کاریز میر باقی مانده بود.



مورخ ۷۶/۵/۱۲ گروه طالبان، نیروهای لوج پاکستان و سایر نیروهای بیگانه از زمین و هوا با هزاران نفر حمله ای را بالای خطوطه کمر بندی منطقه نیروهای دولت اسلامی سازماندهی، خوشبختانه جوانان دلیر مجاهدان سرگت و خدمتگذاران ملت افغانستان با قاطعیت تحت رهبری فرمانده کل قوا انجنیر احمد شاه مسعود دفاع کردند، و صدها تن از متجاوزین کشته، زخمی، اسیر شدند. در محور نیروهای لوج میر بچه کورت نیز از سنگرها شجاعانه و قهرمانانه دفاع صورت گرفت که با تاسف ساعت ده صبح مورخ ۷۶/۵/۱۲ حمید الله گذر جام شهادت را نوشید، بعد از شهادت حمیدالله گذر جوانان لوامیر بچه کورت بنام خداوند پاک (ج) و خون پاک شهید حمیدالله گذر سوگند یاد کرده متجاوزین پاکستانی را چندین کیلومتر عقب زدند. و ده ها اسیر و کشته از طالبان بجا ماند. حمیدالله شهید آرزو داشت و به همسران خود زمزمه می کرد که، اتحاد، دوستی و همبستگی تمام اقوام را حفظ کنیم و در راه وحدت تلاش جدی بخرج دهیم... او تنها داشت و حدت ملی مردم افغانستان عزیز را به چشم سر مشاهده کند و خدمت گذار مردم افغانستان باشد.

حماسه مبارزات قهرمانانه این فرمانده مجاهد زبانزد خاص و عام بود همه او را دوست داشتند. از خدمات مجاهد تهای بی نظیر حمیدالله شهید تجلیل نموده و ارج فراوان می نهیم به روح آن برادر قهرمان درودی می فرستیم.

خونهای به ناحق ریخته شده توسط طالبان قصاب و این نوکران و کاسه لسان امریکا، عربستان به ویژه سازمان جاسوسی پاکستان را به نابودی و مرگ و زوال حتمی می کشاند انشاءالله ای حمید الله عزیز! ای شهید پر پر شده ما! ای مجاهد مرد بلند آوازه ای دلاور مردی که پشت شیر را به لرزه درمی آوردی! ای مقام مردی که در کوهها و دشت و دمنه و سنگرهای مبارزه، گرسنگی کشنگی برای تو مفهومی نداشت و کوچکترین تاثیری نمی کرد.

کور باد... دشمنان آن خفاش شب پرست که ناگهان ترا ناجوان مردانه به شهادت رسانید... راه و سنگر مبارزه تو ادامه داشته و دارد.

یادی از شهید قوماندان

حمید الله «گذر»

بعد از وفات، تربت ما بر زمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

انجنیر صابری

ملت هر کشور در تاریخ خود شاهد شخصیت های بزرگ و ارزنده بوده همواره در دل حوادث و در اثنای طوفانها افراد برجسته ای دیده به جهان گشوده اند. و با تحرک و تفکر عمیق خود کشتی زندگی انسانها را به ساحل نجات و رهنمون و از فرورفتن جامعه انسانی در غرقاب بد بختی و جهل جلوگیری به عمل آورده اند.

در پای بی موج محکوم به فناست، زیرا امواج است که عوامل حیاتی را در اقیانوس به هم می آمیزد و خرقه زندگی را در دل خود برمی انگیزد. امواج این دریا همان افراد پر تحرک و برجسته اند، که بدر زندگی را در زمین اجتماع می پاشند و می خروشند، می روند تا روح حیات را در نور ترین نقطه اقیانوس گسترش دهند، اگر این افراد نبودند، تمدنی نبود، نه علم و دانش و نه انقلاب، تحولی نه مبارزه و جهادی و نه هم آزادی، سر بلندی و فداکاری.

کشور عزیز ما افغانستان ده ها و صدها قهرمان، شجاع و فدا کار را در دامن خود تربیه و پرورش نموده تاریخ شاهد است که در شمال، در جنوب، در غرب و شرق این کشور آزاده بهترین انسان ها بخاطر اسلام، مردم و نجات وطن از تجاوزات جان های شیرین خود را فدا کردند. و برای این غازیان فقط مردم، وطن و آزادی مطرح بود و بس.

آری! یکی ازین قهرمانان قوماندان شهید حمیدالله «گذر» بود. او موج خروشان بود! موج آفرید و تحول ایجاد نمود، و قیام کرد و حماسه آفرید. نامش را در تاریخ پر افتخار کشور اسلامی ما افغانستان ثبت نمود. و برای مردم کشور خود کشتی بان لایق و دلسوز بود. شهید حمیدالله گذر یک مرد خدا پرست، اسلام پرست، مردم دوست و وطن دوست بوده و در میان تمام اقوام منطقه از احترام خاص برخوردار بود، در حالیکه او جوان بود استعداد خوب و اندیشه عالی و اصحاب پاک داشت.

قوماندان حمیدالله این فرزندان صدیق و فدا کار ملت افغانستان در قریه «گذر» ولسوالی میربچه کورت ولایت کابل متولد گردید. از دوران نو جوانی تحت فرماندهی برادرش قوماندان امان الله «گذر» به صفوف مجاهدین پیوست در طول مبارزه او چنان استعداد عالی داشت که کام به کام به اساس لیاقت و شایستگی و کار خستگی ناپذیر از جانب وزارت دفاع دولت اسلامی بیعت معاون لواء متسویب